توانا بود هر که دانا بود

تاریخ ایران

از آغاز تا اسلام

برای سال پنجم دبستان

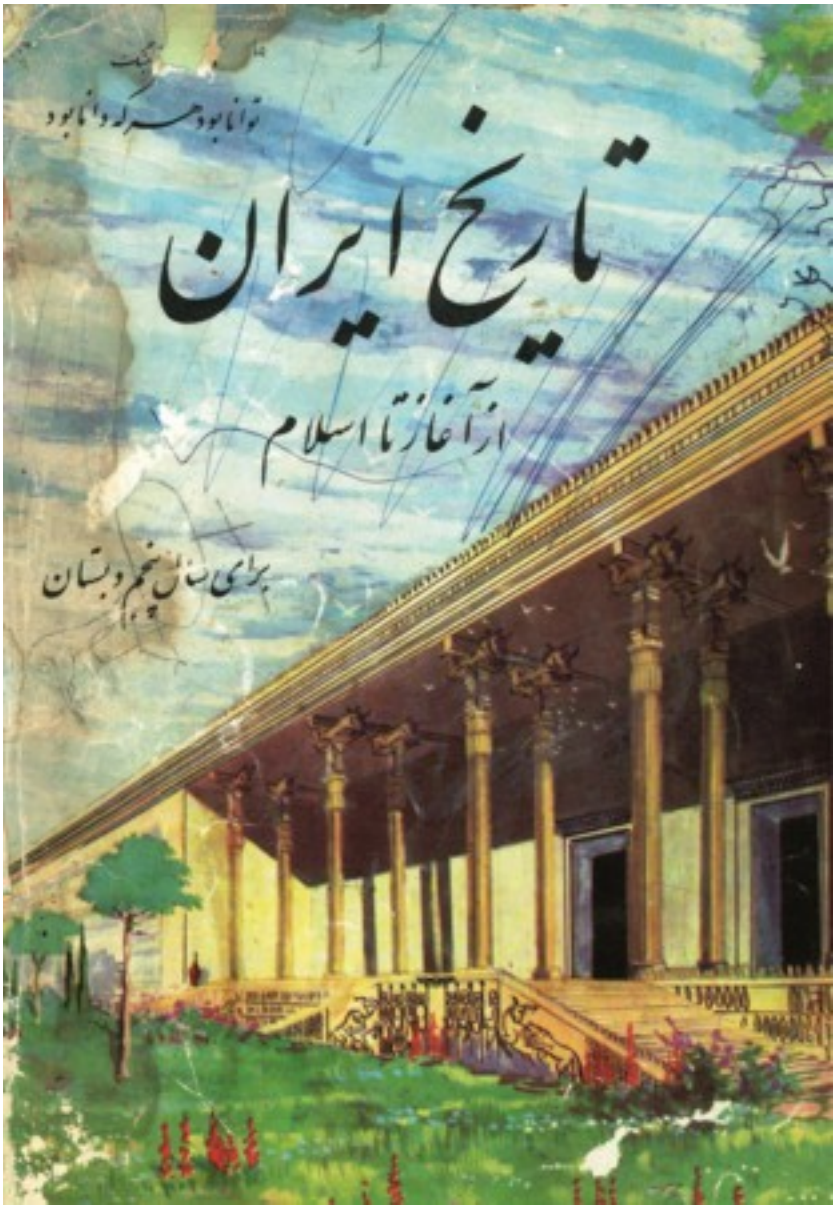

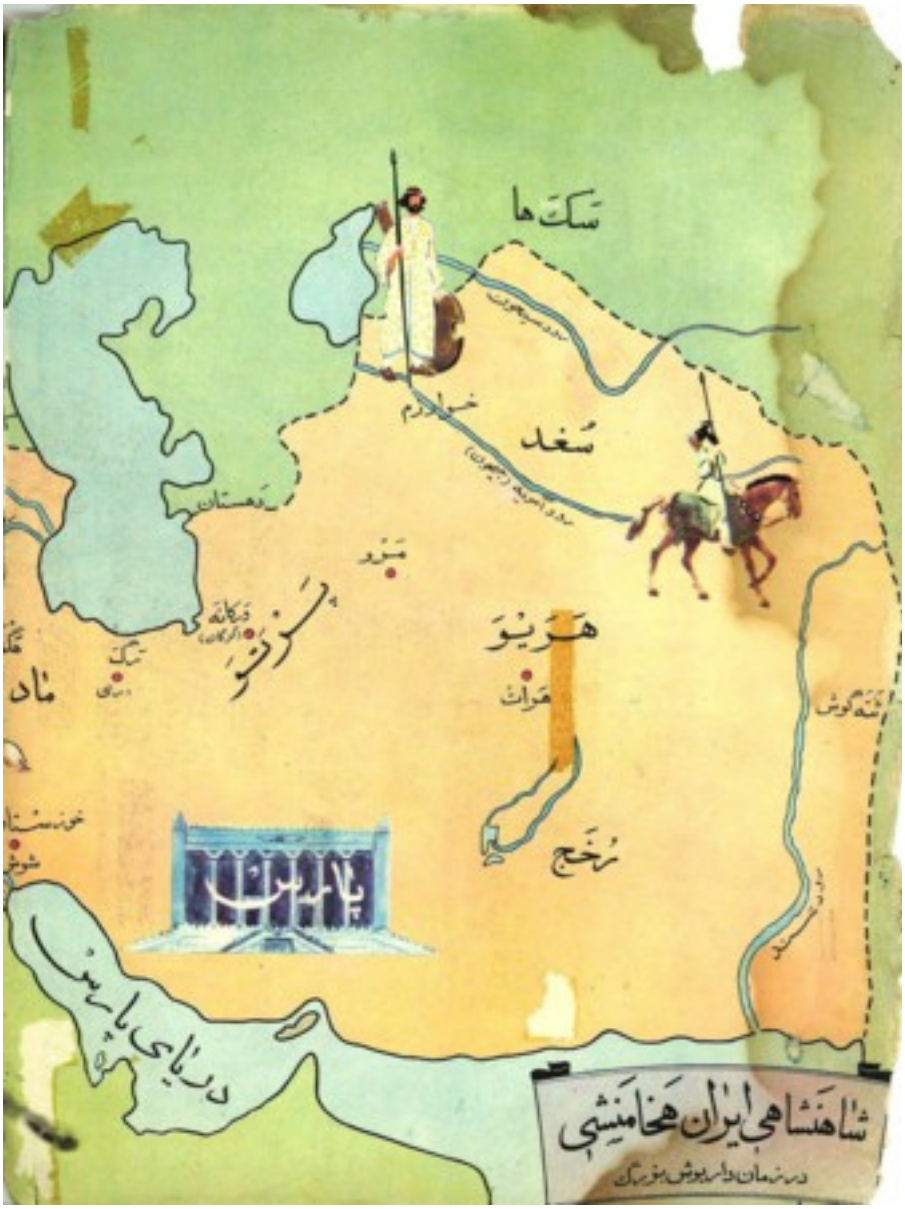

شاهنشاهی ایران هخامنشی

در زمان داریوش بزرگ

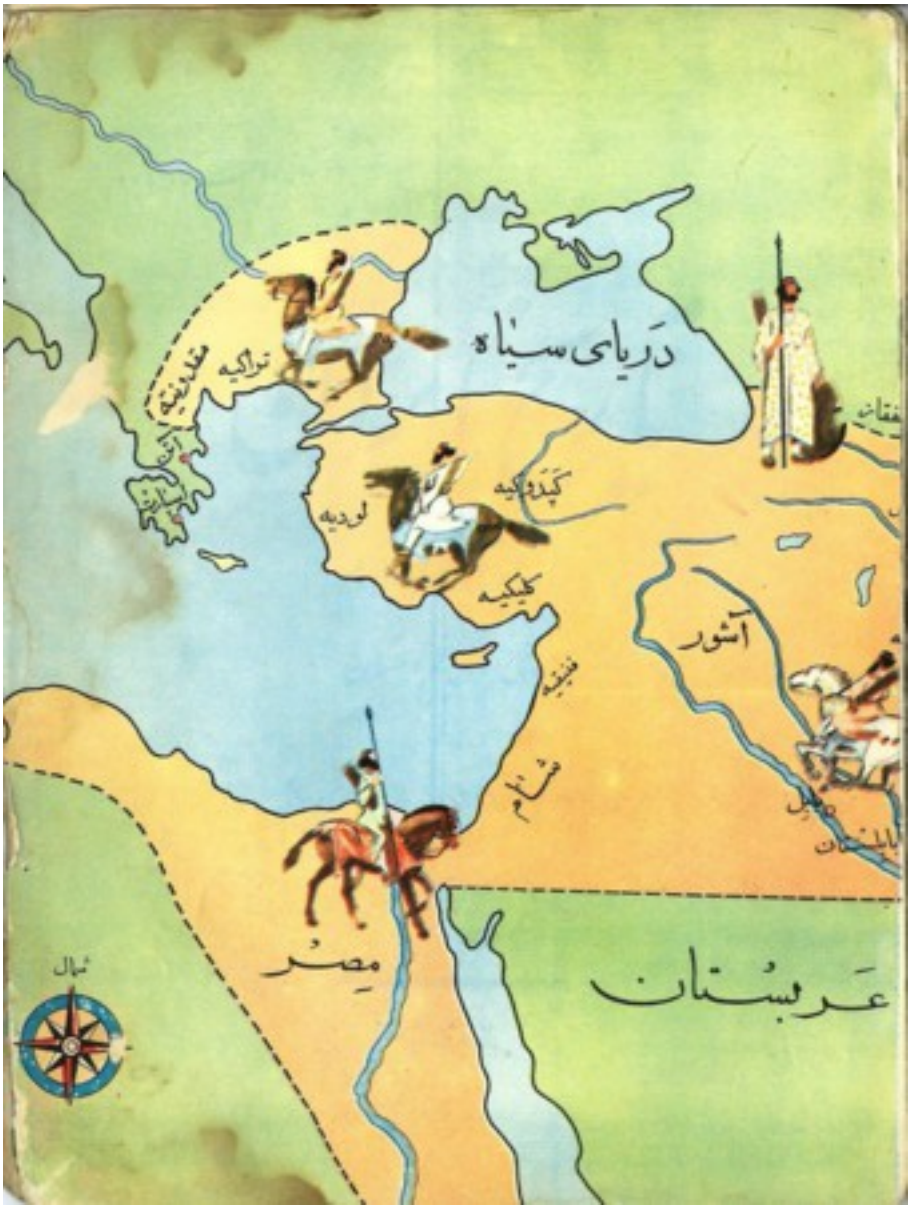
دریای سیاه
تراکیه
مقدونیه
آتن
اسپارت
لودیه
کپدوکیه
کیلیکیه
آشور
فنیقیه
فلسطین
مصر
عربستان
شمال

نقاشی از :

محمدزمان زمانی پرویز کلانتری غلامعلی مکتبی

خط از : سیف‌الله تبریزدالی

حق چاپ محفوظ است

وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود

تاریخ ایران

از آغاز تا اسلام

برای سال پنجم دبستان

I

تألیف :

دکتر پرویز ناتل خانلری

از انتشارات
شرکت سهامی کتابهای درسی ایران
تأسیس ۱۳۳۲

چاپ نخست محمدعلی علمی

پدران ما پیش از تاریخ

غارنشینان

هزاران سال پیش از این، در سرزمینی که جایگاه ماست هیچ نشانی از شهر و ده آبادی نبود. هیچ خانه‌ای در این سرزمین دیده نمی‌شد. کوهها سر به آسمان کشیده بود و در دامنه آنها و کنار دریاهای شمال و جنوب دریاچه بزرگ مرکزی یعنی آنجا که اکنون تگزاس خشک است، بیشه‌های انبوه وجود داشت. در میان این بیشه‌ها گله‌گله مردمانی زندگی می‌کردند.

این مردمان شبها که هوا سرد می‌شد و هنگامی که برف و باران و طوفان بود به غارها، یا سوراخهای بزرگی که خودشان در میان سنگها کنده بودند پناه می‌بردند. خوراکشان میوه درختان خودرو و دانه‌ها و ریشه‌های خوردنی گیاهها بود. به جز آن، در کوه و دشت جانوران را شکار می‌کردند و در کنار دریاها و رودخانه‌ها ماهی می‌گرفتند و از گوشت آنها گرسنگی خود را فرو می‌نشاندند.

برای شکار جانوران سنگهای نوک تیز و گاهی استخوانهای سخت و درشت را بکار می‌بردند. گاهی هم شاخه‌های پشمیر درختان را بر سر جانوری می‌کوفتند. تن خود را با پوست جانوران می‌پوشاندند یا با برگ درختان.

این مردمان هنوز نمی‌دانستند که دانه گیاهها را می‌توان کاشت تا از هر دانه چندین دانه دیگر به دست بیاید. خانه هم نداشتند. پس لازم بود که در یک جا نماند. هر خانواده‌ای در جستجوی خوردنی سرگردان می‌گشت.

چون روزگاری گذشت خود نقش آتش را آموختند. این پیشرفت بسیار بزرگی بود. هیچ نمی‌دانیم که این مردمان چه اندیشه‌هایی در سر داشتند؟ با چه زبانی گفتگو می‌کردند؟ چه آیینی داشتند؟ این قدر هست که خردکان خود را دفن می‌کردند. این خود نشانه عقیده‌ای است. از نگاره‌های این مردمان پیداست هم هست می‌توان دریافت که دسته‌های کوچکی با هم زندگی می‌کرده‌اند.

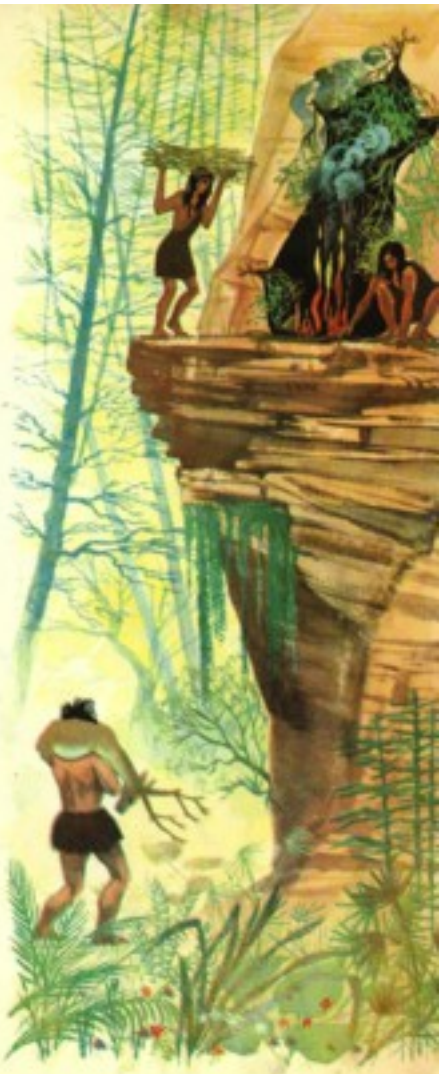

مردمان نخستین در گروه‌های کوچک زندگی می‌کردند و از گوشت جانوران و میوه درختان خودرو می‌زیستند.

کشاورزان

این زندگی برای مردمان نخستین بسیار سخت بود. چند هزار سال چنین گذشت. کم کم برخی از آنان دریافتند که زندگی خود را بهتر کنند. نشانه‌های این پیشرفت از شش هزار سال پیش آشکار شد. در غارهای اسپانیا در زیر خاک چنین آمده که نخستین نشانه‌ها از سنگ است و پیداست که با این داس گیاه‌های دانه‌دار را درو می‌کرده‌اند. هنوز کشت گیاه را نیاموخته بودند، زیرا یافته‌ها نشان می‌دهد که هنوز گیاه و گوشت همچنان از جانوران خورده می‌شد است. استخوان‌هایی که پیدا می‌شود این ابزارهای سنگی یافت شده و بیشتر استخوان گوسفند و بز کوهی است. زیرا این مردمان از جمله جانوران شاید تنها سگ را اهلی کرده بودند.

هزار سال دیگر گذشت تا مردمان توانستند گوسفند و گاو و بز و خوک را اهلی کنند. کم کم کاشتن دانه را آموختند. شاید این پیشرفت بیشتر به دست زنان انجام می‌گرفت، زیرا زنان با سنگ چوب استخوان و دنبال شکار می‌رفت. آنان در غار و تردیکی‌های آن می‌ماند تا آتش را فروزان نگه دارد و میوه و ریشه‌های خوراکی و دشت گیاه را فراهم کند.

پس کاشتن دانه‌های خوراکی آموختند و با داس سنگی کشتزار را درو می‌کردند.

یک روز زنان دریافتند که دانه‌هایی که از دستشان می‌افتد پس از چندی جوانه می‌زند و در زمین می‌روید. پس نشستند و جای مناسب برگزیدند، و این آغاز کشاورزی بود. در غارهای کوه‌های مغرب ایران، پیدای استخوان مردم غارنشین، دانه‌های جو که هم یافته شده و پیداست که این دانه‌ها را می‌کاشتند. داس‌های سنگی که برای درو کردن این کشتزارها می‌کوچک بکار می‌رفت در جان غار پیدا شده است. زنان در کنار جویبارها نشسته و با دست خرمن‌های کاشته شده را جدا می‌ساختند و آنها را در آتش می‌گذاشتند تا خشک شود. ۱۸۸۰ روی این خرمن‌ها را مثل طناب سیاهی می‌پوشانید.

زنان، چون این کارها را بر عهده داشت، در آن دوره نخستین زندگی شهرستان مقام برتری یافته بود. خدایان خانواده و زن بود. این مردمان به خدایان بسیار اعتقاد داشتند که پیکر آنها را از گل و سنگ تراشیده به شکل انسان می‌ساختند. بعد این پیکرهای خدایان که به دست آمده به شکل زن ساخته شده است.

چون زندگی در کوهستان دشوار شد به دشت کوچ کردند.

دهنشینان

کم‌کم بارندگی در این سرزمین کم شد و آب دریاچه‌ها کمتر شد. در کنار رودهای این دریاچه، از بیدها و رودها، خاک‌های حاصلخیزی ته‌نشین شده بود که روی آنها سبزه و گیاه و درختان بسیار روئید. جانورانی که در کوهستان بسر می‌بردند برای چرا کردن به این چمنزارها آمدند و مردمانی که از شکار زندگی می‌کردند در پی آنها از کوهستان به دشت رفتند.

اینها دیگر غار نشدند و از سرما و گرما به آن پناه نمی‌بردند. ناچار پناهگاهی از شاخ و برگ درختان ساختند. هنوز خانه نداشتند. چندی که گذشت دیوارهائی از گل برپا کردند که طاق آنها را با شاخه و علف می‌پوشاندند. پس کار کشاورزی که در کوهستان آغاز شده بود در دشت پیشرفت کرد. شاید کشاورزی را نخستین مردمانی که در ایران زندگی می‌کردند به دیگران آموخته باشند.

از کشاورزی خوراک انسان فراهم می‌شد. پس کم‌کم شمار مردمان بیشتر شد و دسته‌هائی از ایشان گرد هم آمدند و خانه‌های گلی خود را پهلوی هم برپا کردند. از این خانه‌ها دهکده درست شد.

اصل این دهکده‌ها از شکار و زراعت معاش خود را فراهم می‌کردند. جانوران اهلی هم داشتند. کهن‌ترین نمونهٔ این دهکده‌ها می‌نخستین را در تپهٔ سیالک نزدیک کاشان از زیر خاک بیرون آورده‌اند. در هر خانه تنوری بود که هم گوشت بشکار و خوراکی دیگر از آن می‌پختند و هم ظرفهائی که از گل پس با دست درست می‌کردند و این تنورها آتش می‌دادند تا سخت و محکم شود. به جای ظرفهای دود زده سیاه که خانه‌نشینان می‌ساختند این مردم دهنشین ظرفهای گل خام را در تنور می‌پختند. و به این سبب این ظرفها لعاب سرخی دارد که بر آتش کله‌های سیاهی روی آنها پیداست. روی این ظرفها با خطهای قائم و افقی نقاشی می‌کردند.

این زندگی و جهانی از هفت هزار سال پیش آغاز شد و پس از هزار سال به کمال ترقی رسید. در پایان این دوره بود که پیشرفت بزرگی در زندگی بشر روی داد. تا این زمان ابزاری که مردم برای شکار و پاره کردن گوشت جانوران و شکستن شاخه‌ها و کندن ریشه‌گیاهها داشتند از سنگ بود. کم‌کم آموخته بودند که سنگها را بهم بسایند و صاف و تیز کنند. با این ابزارها هنوز خوب کار نمی‌آمد. کارهائی که مردم دهنشین

این زمان آموختند که از نفتِ فلزات بود. سنگهای فلزدار را گرد می‌گذاشتند تا بر اثر گرمی آتش فلز آن بگدازد و از سنگ جدا شود. آنگاه با این فلز ابزارها و ظرفهائی را که می‌خواستند می‌ساختند. اول مس را که آسانتر بود و دیرتر می‌توان کند و خت بدست آوردند. سپس آن را با فلز دیگری که روی یا قلع خوانده می‌شود

آمیختند و برنج یا مفرغ درست کردند که سخت‌تر از مس است. روزگار درازی همه ابزارهائی را که لازم داشتند با مفرغ می‌ساختند. بعد نقره و طلا را هم پیدا کردند. سرانجام توانستند آهن را هم از سنگ جدا کنند. این فلز که از همه فلزهای دیگر محکم‌تر است برای ساختن شمشیر و چیزهای برنده بسیار سودمند بود.

دوران پیش از تاریخ

مردمانی که در این دوره‌ها زندگی می‌کردند با همه چیز تفاوت داشتند. یعنی نمی‌توانستند آنچه را می‌گویند و می‌اندیشند بنویسند. پژوهش‌هائی از زندگی آنان باقی

دست‌افزارهائی می‌ساختند و گوشت و گیاه را برای خوراک می‌بردند.

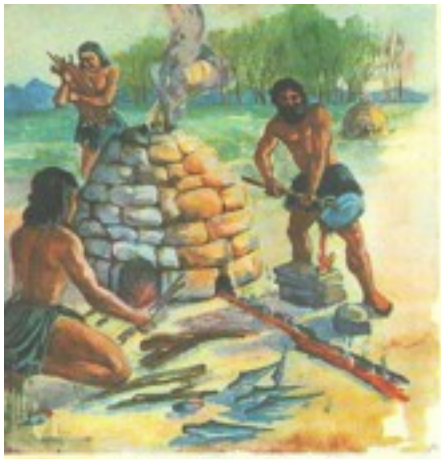

پس از آنچه فلز را با گرمی و با آهن ظرف و اسلحه می‌ساختند.

آینده‌گان نمانده‌اند، از روی آن، ما نمی‌توانیم به وضع زندگی و خواهش‌هائی که بر سرشان آمده است پی ببریم. تاریخ که سرگذشت خانواده‌های بشر است، از وقتی آغاز می‌شود که انسان توانسته است داستان زندگی خود را بنویسد. پس این دوران بسیار دراز، که در طی آن چه‌ها بر این مایه گذشته و آدمی و رنج بسیار شیوهٔ زندگی را آموخته و کامل کرده و به فرزندان خود سپرده تاریخی ندارد. در این گفتار، دوران پیش از تاریخ می‌خوانیم.

نگاهی ما از این روزگار بسیار کم است، و آن هم از روی آثاری که در قبرها و غارها و طبقات زیر زمین از این مردمان مانده است بدست آورده‌ایم.

پرسش:

۱. غارنشینان چگونه شکار می‌کردند و آن خود را با چه می‌پوشاندند؟
۲. چه شد که مردمان کشاورزی آموختند؟
۳. ظرفها را از چه و چگونه می‌ساختند؟
۴. چه شد که مردمان ده‌نشین شدند؟
۵. فلز را چگونه بدست آوردند و با آن چه ساختند؟
۶. دوران پیش از تاریخ یعنی چه؟

شومریان با قلمی که بشکل خوشه‌ای بود روی لوحه‌های گلی می‌نوشتند.

تمدنهای نخستین

روایع کشاورزی مردمان را بر آن داشت که در جستجوی زمینهای مناسبی برآیند. از جمله این زمینها خاکی بود که تازه از گل و لای رودهای دجله و فرات در دامنه‌های خلیج فارس فراهم شده بود و برای زراعت بسیار مناسب بود. مردمی از کوه و دشت ایران به آنجا رفتند و دهکده‌هائی ساختند. کم کم جمعیت در آن سرزمین فراوان شد.

نزدیک به شش هزار سال پیش قوم دیگری به آن ناحیه آمدند. این قوم را سومری می‌خوانند. شاید این مردم نوسیده از شمال غربی ایران آمده بودند.

شومریان

در کنار خلیج فارس و قسمت پائین سرزمینی که میان دو رود دجله و فرات است، سومریان شهرهائی ساختند و دولتی تشکیل دادند. این قوم نخستین بار برای نوشتن نشانه‌هائی اختراع کردند که مانند نقشهای اشیاء و ایشان است. به این سبب آنرا خط میخی می‌خوانیم. با این خط روی لوحه‌های گلی می‌نوشتند و آن لوحه‌ها را می‌پختند تا دیرتر بشکند. بدین گونه نوشته‌ها به خط و زبان سومری بیادگار مانده است که آنها را در همین سالهای آخرین از زیر خاک بیرون آورده و خوانده‌اند. از روی آنها می‌توانیم وضع زندگی و تاریخ و سرگذشت این قوم را که قرنها در آن ناحیه زندگی می‌کردند دریابیم.

سومریان با این شیوه کتابهائی می‌نوشتند و ادبیات و دانش خود را بر آنها ثبت می‌کردند و به فرزندان خود می‌آموختند. دستگاه اداری منظم داشتند، مدرسه تأسیس کرده بودند. پیکرهای خدایان خود و مردان زمان نبرد را از سنگ می‌تراشیدند یا با گل پخته درست می‌کردند. ده‌ها هزار لوحه که شامل اطلاعات درست و دقیق از وضع زندگی این قوم است یافته شده که در موزه‌های بزرگ دنیا نگهداری می‌شود. وضع قانون از کارهای مهم سومریان است.

اکدیان

در شمال سرزمینی که جایگاه سومریان بود، قومی در آن عهد که امروز شهر بغداد واقع است، قوم دیگری زندگی می‌کرد که ایشان را اکدی می‌خوانند. این مردمان که در نژاد سامی بودند نزدیک به پنج هزار سال پیش بر سومریان دست یافتند و پادشاه ایشان که سرگن نام داشت کشوری برپا کرد که از سوریه و کرانه‌های مدیترانه تا شام و کناره‌های دریای روم وسعت داشت. دوره رونق کدیان بیصد سال کشید. سپس باز سومریان قدرت یافتند و پادشاه بزرگی بنام گودآ شهر لگاش را پایتخت کرد. در این دوره به جای زبان سامی که اکدیان به کار می‌بردند باز زبان سومری رسمی شد و نوشته‌ها را به آن زبان نوشتند.

عیلام یا انشان

در همین زمان، یعنی نزدیک پنج هزار سال پیش از این، قومی که در دست نژادشناسان را نامی در نام در خوزستان امروزه و دامنه کوههای بختیاری و لرستان پیش کردند که دولت عیلام خوانده می‌شود. پایتخت این کشور شهر شوش بود و اهواز نیز از شهرهای مهم این دولت شمرده می‌شد. دولت عیلام پیوسته با دولتهای سومر و اکد در جنگ بود. چندی سومریان بر آن تسلط یافتند. سپس پادشاهی به نام سرگن در عیلام به سلطنت رسید که دولت واحد سومر و اکد را منقرض کرد و از آن پس دیگر سومریان و اکدیان استقلالی نیافتند و با قبایل دیگر سامی نژاد که در میانه رودهای دجله و فرات زیست می‌کردند آمیختند و در آنها حل شدند.

اسناد دولت عیلام تاریخ مفصلی دارد و در حق آن بارها با دولتهای آشور و کلده که جانشین سومریان و اکدیان بودند زد و خورد کرده و گاهی فاتح و گاهی مغلوب شده و سرانجام در حدود ۱۲۶۶ پیش از هجرت، یعنی بعد از دو هزار سال، به دست پادشاه آشور برافتاده است.

کشور عیلام در قسمتهای جنوب غربی ایران، یعنی خوزستان و لرستان و مغرب فارس را تا به شهر شامل بوده است.

عیلامیان خط میخی را از سومریان آموختند. اما برای نوشتن زبان خود در علامتهای آن تغییراتی دادند چنانکه اغلب یک علامت در این دو زبان نشانهٔ صوتهای مختلف است.

کلده

در همین روزگاری که دولت عیلام یا انشان سوسنکا، در مغرب ایران برپا شده بود مردمان سامی نژاد که از شبه جزیرهٔ عربستان آمده بودند به کنارهٔ رودهای دجله و فرات رسیده و در آنجا ساکن شدند و کم کم دولتی بزرگ برپا کردند که نزدیک دو هزار سال دوام یافت.

پایتخت دولت نیرومند ایشان بابل، یکی از شهرهای قدیم سومر بود. مردم سامی نژاد ابتدا به کشورهای سومر و اکد آمدند و چندی زیر فرمان

تصویر پادشاه بابل و پیرمردی از مشاوران قانونی و مذهبی که در دست نگاه داشته و این لوحه چیست.

آغاز زیست کردند، سپس کم کم بر آنها چیره شدند و چند سلسله پادشاهی از میان ایشان برخاست.

کلدانیان تمدن درخشانی داشتند. خط میخی را از سومریان آموختند و نوشته‌های فراوان درباره امور تاریخی و دینی و ادبی و دانشهای گوناگون از ایشان مانده است.

آشور

آشوریان تیره‌ای از اقوام سامی نژاد بودند که تحت وسایل و زیر فرمان پادشاهان این کشور می‌زیستند. کم کم به آبادیهای میان رود دجله و کوهستانهای نزدیک آنجا رفتند و دولتی از پادشاهان بابل فرمانبری می‌کردند. سپس خود دولتی نیرومند شدند که مرکز آن بر شهر آشور بود و بعد شهرهای نینوا و کالخ و سرانجام شهر نینوا را پایتخت قرار دادند. آشوریان قومی جنگجو و خشن بودند و پیوسته به آبادیهای همسایگان خود می‌تاختند و آنها را غارت می‌کردند و مردم آن سرزمینها را می‌کشتند و به اسیری می‌بردند. در نوشته‌هایی که روی سنگ و لوحه‌های گلی از ایشان مانده است پیشه‌شاهان آشور و ستمگران خونریز با کشتارهای خود و نوشته‌هایی از این ستمکاریها به خود بالیده‌اند. دولت بابل را منقرض کردند و دولت عیلام هم به دست ایشان از میان رفت.

از بعضی از پادشاهان آشور به نقش و نگارهای و نوشته‌ها و آثار علمی ادبی بابلیان جمع می‌کردند و از آنها رونوشت ترتیب می‌دادند. به آشوربانی‌پال، پادشاه ستمکار آشور کتابخانه بزرگی از لوحه‌های گلی دست کرده بود که از زیر خاک بیرون آمده و اکنون در موزه معروف لندن است.

دولت مقتدر آشور سرانجام، بیست و هفت قرن پیش از این، به دست اقوام ایرانی برچیده شد و دیگر خبری از آن در تاریخ جهان نماند.

پرسش:

۱. سومریان که بودند و چه کارهایشان کجا بود؟
۲. چه خطی داشتند و روی چه چیز می‌نوشتند؟
۳. کلدانیان که بودند و از دانشهایشان چه بود؟
۴. کشور عیلام کجا بود؟
۵. بابل کجا بود و بابلیان که بودند؟
۶. پایتخت دولت آشور کجا بود؟

وضع جهان

پیش از آنکه دولتهای ایرانی برپا شود

لودیه - در سرزمینی که کنون کشور ترکیه خوانده می‌شود اقوامی مرکب از نژادهای اصلی آن ناحیه و نژادهای تازه‌ای که از جاهای دیگر آمده بودند دولتی تشکیل داده بودند که مرکز آن شهر سارد بود. این کشور توان عالی و ثروت فراوان داشت و آهن گرانبهای پادشاهان آن معروف بود.

بنی اسرائیل - قوم کوچکی بودند که در فلسطین یعنی سرزمینی که در جنوب غربی دولت آشور بود سکونت داشتند. بنی اسرائیل در شهرهایی بودند و مرکز ایشان شهر اورشلیم بود. پادشاهان آشور و بابل چندین بار بر ایشان تاختند و طایفه‌های بنی اسرائیل را بسوی آوردند و جمعی از ایشان را به سرزمین ماد فرستادند و سرانجام پرستشگاه بزرگ هیرود را در اورشلیم ویران ساختند و یهودیان را اسیر کرده به بابل آوردند.

یونان - دولتهای شبه جزیره بالکان در دریا، سرزمینی کوهستانی وجود دارد که جزیره‌های کوچکی پیرامون آن از دریا سر کشیده است. در میان دولتهای تنگ این سرزمین باغهای زیتون و تاک بود و مردمانی که نژاد و زبانشان با ایرانیان بسیار نزدیک بود در آن جا ساکن شده بودند و قسمتی از ایشان نیز در کناره‌های آسیای صغیر یعنی ترکیه امروز آمده اجتماعات کوچکی فراهم کرده بودند.

یونانیان مردمی زیرک و هنرمند بودند. در ساختن ظرفهای سفالی با نقش‌های زیبا و ساختن پیکرهای سنگی و همچنین در پارچه‌بافی استادی بسیار داشتند. روغن زیتون و عسل را به مردم کشورهای دیگر می‌فروختند و این بازرگانی ایشان را ثروتمند کرده بود. در ورزش بازیهای پهلوانی اهمیت می‌دادند و هیکلهای بزرگ و زیبا برای این بازیها و جمع شدن تماشاگران می‌ساختند.

ورزش و دانش نیز داشتند. مسابقات ورزشی میان ایشان پیدا شد و آموزشگاه‌ها برپا کردند که به جوانان در آنجا ادبیات و دانش‌های گوناگون می‌آموختند. در یونان یک دولت نبود. هر شهری دستگاه دولتی جداگانه داشت. دو شهر بزرگ آتن و اسپارت با همه مردم فقیر بود. در آتن دانش و هنر پیشرفت بسیار کرده بود. اما مردم شهر اسپارت که رقیب آتن بود به پیشه‌ور و جنگجوئی و پهلوانی می‌پرداختند.

تنگنای دریانوردی و بازرگانی بر مردم یونان سخت می‌گذشت.

فنیقیه - در کنار دریای روم، آنجا که اکنون کشور لبنان است، قومی از آریائیها زیست می‌کردند. این مردم که جایگاهشان لب دریا بود در دریانوردی استاد بودند. کشتیهای بزرگ خوب ساخته بودند و کالاهای خود و کشورهای شرق را از راه دریا به آبادیهای شرق و شمال افریقا و جنوب اروپا و جاهای دور می‌بردند. هندوستان و چین می‌رفتند و از آنجا چیزهای سودمند و گرانبها می‌خریدند و در کشورهای نزدیک خود می‌فروختند.

دریانوردی و بازرگانی برای ایشان سود بسیار بار آورده بود. خود ایشان هم ظرفهای ظریف زیبا می‌ساختند و پارچه‌های خوب می‌بافتند که جهانخریدار داشت. دو شهر بزرگ بازرگانی در این کشور بود، یکی صور و دیگری صیدا.

مصر - رود بزرگ نیل در آنجا جاری است. به دریای روم می‌ریزد. در کناره‌های این رود زمینهای پربرکت و حاصلخیزی است که دهقانان بسیاری گوناگون در آن به بار می‌آید. نشانه‌های بسیار قدیم مردمانی در آنجا ساکن شده‌اند.

گشاده‌رویی و فراهم کردن وسایل زندگی پرداختند. آنگاه برای آنکه در کارها دست بیطرفی [illegible]
تملق باشد یکی از خواص خود را برگزیدند و او را فرعون خواندند. فرعون نزد ایشان همین معنی را دارد.

این فرعونها برای خود دستگاهی برپا کردند و کاخها ساختند و خدمتگزارانی برای انجام دادن کارهائی که بر عهده داشتند بدست گماشتند. چون قوت ایشان در کارهای مردم صرف می‌شد دیگر مجال آن نبود که برای بدست آوردن خوراک و پوشاک خود کار کنند. فرعونها گفتند که هر کس سهمی از محصول خود را به ایشان بدهد این خاطر خاطر دلیلی است بود.

فرعونها و کاخهای بزرگ را با شکوه و زندگی می‌کردند. کم کم مردمانی را به مزدوری گرفتند تا با طویف بسایه جنگ کنند و مال آنها را بگیرند و خودشان را اسیر کنند. این اسیران را به کارهای شهر و می‌داشتند. خانه‌ها و کاخها را به دست این بیچارگان ساخته می‌شد و آنها را با ضربت تازیانه مجبور می‌کردند که این کارها را انجام دهند.

مردم مصر گمان می‌کردند که پس از مرگ باز زنده خواهند شد و در دنیای مرگان هم به همین چیزها که در زندگی بدست نیاز خواهند داشت. پس برای فرعونها شهرهای بسیار بزرگ می‌ساختند و خوردنی و آشامیدنی و لوازم زندگی را با مردگان می‌گذاشتند. اجساد مرگان هم مومیائی می‌کردند یعنی با موم و حنوط می‌پختند تا باقی بماند.

مومیائی یعنی پادشاه تاج بر سر و در تصویرهای بزرگ ایشان نقش شده و تا بقی است

مصریان برای نوشتن مطالب خود یک نوع خطی اختراع کردند که خط مصری یا هیروگلیف خوانده می‌شد. تحت این خط تصویری بود یعنی هر چیز را که می‌خواستند بنویسند شکل آن را می‌کشیدند. بعضی از این خطها از ایشان آموخته و اصلاح و تکمیل کرده به یونانیان و دیگران یاد دادند. بقایا و بسیاری از خطهای گوناگون که در دنیای امروز معمول است همین خط قدیم مصریان است.

پرسش:

۱- این مصریان که بودند؟ مرکزشان کجا بود؟ چه چیز شان بود؟
۲- شهرها و مرکز کدام کشور بود؟
۳- یونانیان کجای ایستاده و چه آدمی بودند و چه می‌کردند؟
۴- تمدن کجا بود و در آنجا چه می‌کردند؟
۵- مصر کنار کدام رودخانه است؟
۶- چه مصریان و غیر مرگان خوردنی و آشامیدنی می‌گذاشتند؟
۷- خط مصری چگونه بود؟
۸- ایرانیان که بودند؟ از کجا آمدند؟ کجا ساکن شدند؟

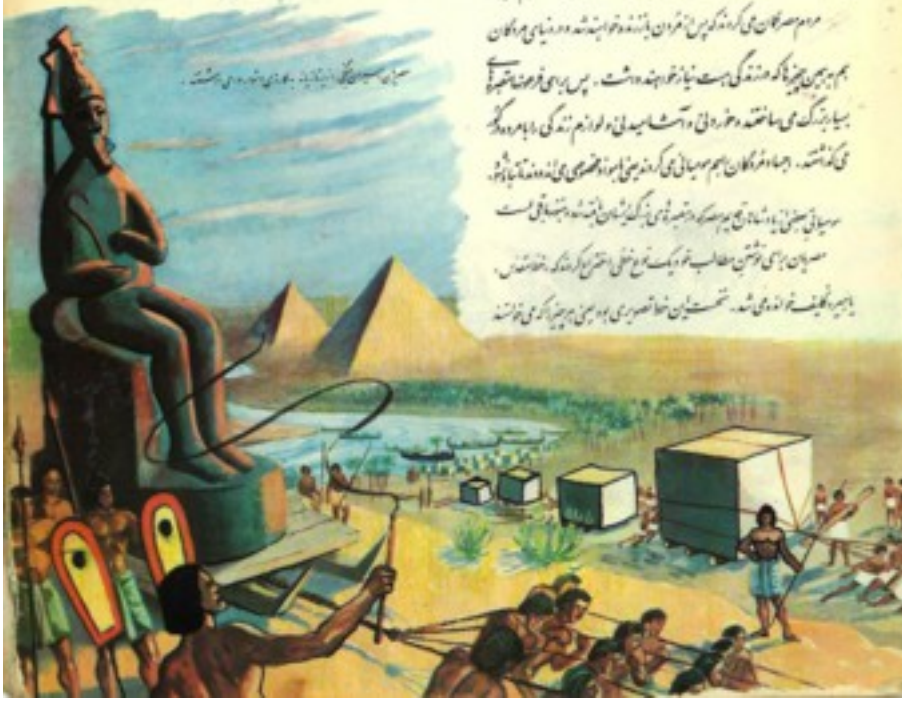

سپاه سیدی گی [illegible] بازوی [illegible] داشتند.

آمدن ایرانیان

نزدیک به سی قرن پیش اقوامی که خود را «آریی» یا «ایرانی» می‌نامیدند از شمال و از دو سوی دریای خزر فرود آمدند و این سرزمین که بعد به نام ایشان «ایران» خوانده شد جایگاه‌شان گشت. این اقوام پرورندگان اسب و سواران چابکی بودند و ارابه‌های جنگی داشتند و این دو وسیله در پیروزی ایشان بر بومیان بسیار مؤثر بود.

ایرانیان گروه گروه می‌آمدند و در گوشه و کنار این سرزمین جای می‌گرفتند. این مردمان دامپرور و کشاورز هم می‌دانستند، با آهن و فلز آشنا بودند و در جنگ‌ها بسیار دلیر و جنگجو بودند که نخست به خدمت بومیان درآمدند و سپس خود جانشین ایشان شدند. در این مرز و بوم حکومت‌های چند بود که هر کدام از یک شهر یا چند شهر با کشتزارهای پیرامون آن تشکیل می‌شد. ایرانیان در این کشورهای کوچک دست یافتند و کم‌کم به گوشه و کنار این سرزمین راه گرفتند.

اقوام ایرانی چند دسته بودند. یک دسته از ایشان «ماد» نام داشتند که در قسمت غربی شمال غربی ایران ساکن شدند و شهر «گ‌گ‌ها»، مرکز ایشان شد که از آن پس آن را «هگمتانه» خواندند و همین کلمه است که اکنون همدان خطاب می‌شود.

دسته دیگر که نامشان «پارسی» بود به جنوب سرازیر شدند و در ولایتی که به نام ایشان «پارس» (فارس) خوانده شد و «ایت» (ستان) که جزئی از دولت هخامنشی بود و اکنون خوزستان نام دارد جای گزیدند. ایرانیان در سرزمین ایران به کشاورزی و آبادانی پرداختند. اسب‌های خوب پرورش دادند و از ثروت طبیعی زمین و معدن‌های آن سود فراوان بردند، چنان که کشورهای آشور به طمع غارت گاه و بیگاه بر ایشان می‌تاختند و تسخیر می‌زدند و با غنیمت بسیار باز می‌گشتند.

ایرانیان گروه گروه می‌آمدند و در گوشه و کنار این سرزمین جای می‌گرفتند.

شاهنشاهی ماد

ماد تخت قدرتی نداشتند و زیر فرمان دولت قوی مغرب یعنی آشور بودند که از ایشان باج می گرفت و گاهی بر سرشان می تاخت. نام کم کم شاه ایشان مشهور شد و چون دلیر و جنگجو بودند نیرومند شدند و با دشمنان خود به جنگ پرداختند.

مردم ماد و پارس آریایی و هفت قرن پیش از این پراکنده بودند و اتحاد و اتصالی نداشتند. بدین سبب دشمنان هر چند گاه به ایشان حمله می آوردند و هر چه داشتند به غارت می بردند و سپاه و لشکر و فرمانده ای نبود تا همه نیروی ایرانیان را یکجا گرد آورد و جلو دشمنان را بگیرد.

در حدود سال ۱۲۳۲ پیش از هجرت پیغمبر اسلام، ماد ها گرد هم جمع شدند و مردی از خانواده خود را که دلیر و بسیار بود به شاهی برگزیدند. این مرد که

دیاکو نام داشت تخت شهر هگمتانه (همدان امروزی) را جایگاه و پای تخت خود قرار داد. سپس دستگاه شاهی و پاسداران و درباریانی برای خود برگزید. هفت دیوار دور تخت استوار کرد و در آن بین دیوارها باغ و بیشه و بوستانهایی ساخت که دلربایی و صفا شامل شد. این باغها را پردیس می گفتند. یعنی پیرامون کاخ و آبادی. داستان زیبایی این باغها و جایی رسید که نام آن همه جا پراکنده شد و کم کم معنی بهشت یافت. و اکنون در بیشتر زبانهای دنیا بهشت را به لفظی می خوانند که از همین ریشه آمده است و «فردوس» نیز در فارسی امروز صورتی از همان کلمه است.

دیاکو پنجاه و سه سال پادشاهی کرد. مردی خردمند بود. خط ایلامی ها را زیر فرمان درآورد و پارسا که در اطاعت آنان فرمان روا بودند نیز پیروز شدند.

فرورتیش

چون دیاکو درگذشت پسرش فرورتیش جانشین او شد. این پادشاه قدرت و نفوذ خود را در مشرق ایران گسترده کرد. تا این زمان پادشاهان آشور از ایرانیان باج می گرفتند. فرورتیش باج نداد و به جنگ آشور پرداخت. اما هنوز سپاه ایرانیان ورزیده و نیرومند نبود. فرورتیش تخت خود را کشته شد.

هووخشتر

این پادشاه چون به جای پدر بر تخت نشست دانست که برای دفاع از کشور خود در برابر شاهان مقتدر و لشکر آشور سپاهی کارآزموده می خواهد. پس سپاه بزرگی آراست و به جنگ آشور رفت و شهر نینوا پایتخت آن کشور را محاصره کرد.

سربازان ماد سواری و تیراندازی سرآمد زمان بودند. بدین سبب همینکه لشکر هووخشتر آراسته شد توانستند بر لشکریان آشور غلبه کنند.

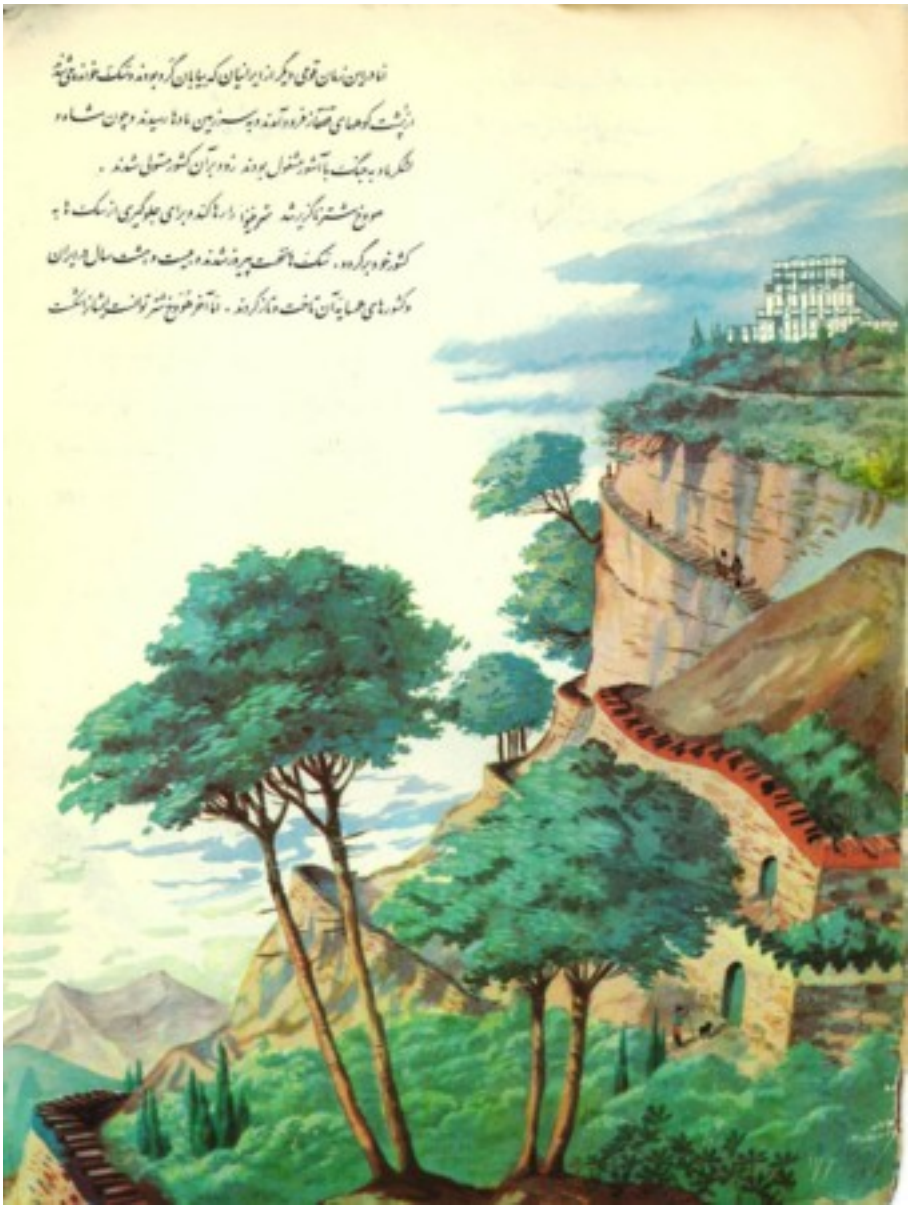

نادر این زمان قومی دیگر از ایرانیان که بیابان گرد بودند و تنگ خوانده می‌شدند
از پشت کوه‌های قفقاز فرود آمدند و بر سرزمین مادها رسیدند و چون شاه و
لشکر او به جنگ با آشور مشغول بودند زود بر آن کشور مستولی شدند.

هرچند شتر ناگزیر شد شتر بخرد، زیرا که برای جلوگیری از تنگ‌ها به
کشور خود برگردد. تنگ‌ها تخت پیروز شدند و بیست و هشت سال در ایران
و کشورهای همسایه آن تاخت و تاز کردند. اما آخر هجوم شتر توانست بر تنگ‌ها

بوده باشد. شاید تمام شهر را سنگفرش، یا کاخ این طایفه باشد.

در این زمان فرمانروایی که از جانب پادشاه آشور در شهر بابل حکومت داشت ادعای شاهی کرد. چون شهر بابل به دست شد و به فرمان پادشاه آشور تخت آن شهر را گرفت و ویران کرد.

دولت آشور که سنگدل و خونریز بود و همه مردمان دنیای آن روز از او بیم و هراس بودند به این طریق نابود شد و دیگر نشانی از آن در جهان نماند.

پس از این جنگ همه شهرها و آبادیهائی که در آسیای صغیر و قسمت بالای دجله و فرات زیر فرمان دولت آشور بود به دست پادشاه ماد افتاد و این دولت با کشور لودیه همسایه شد.

کشور لودیه در این زمان ثروت و جاه و جلال فراوان داشت. اما مردم آن غرق خوشگذرانی و کامرانی بودند. میان پادشاه شهر و پادشاه آن کشور اختلافی روی داد و جنگی درگرفت که شش سال طول کشید. آخر بخت نصر پادشاه بابل میانجی شد و دو پادشاه با هم آشتی کردند و دختر پادشاه لودیه را به زنی گرفت. پسر پادشاه ماد و او تا این خویشاوندی با یکدیگر صلح باشد.

ایختوویگو

پس از پدر به شاهی نشست. این شاه مدتی دراز سلطنت کرد. دربار پرشکوه بود. مردم ماد در این زمان ثروت فراوان یافتند و به کامرانی و تجمل پرداختند.

کم کم وضع کشورشان پریشان شد و مردمان ناخرسند شدند و چون جوانی دلیر برخاست از نافرمانی و نیاز پارس که دختر پادشاه ماد و نیز بود برداشت و شورید همه مادها به او گرویدند و فرمانش را از دل و جان پذیرفتند.

این مرد نامدار کورش هخامنشی بود.

تمدن مادی

زبان - زبان مادی یکی از زبانهای ایرانی باستان بوده که با زبان پارسی نزدیکی بسیار داشته است چنانکه مادها و پارسها زبان یکدیگر را می‌فهمیده‌اند. تمام این زبان نوشته‌ای به دست نیامده است.

دین - یکی از آتش پرستان بوده که مغ خوانده می‌شد و خلیفه دینی را برعهده داشت. مادها خدایان چندی را می‌پرستیدند.

سپاه - نظم سپاه و تشکیلات آن را مادها ترتیب دادند و پارسیان آن را تکمیل کردند. جامه سپاهیان ماد در دوران شاهنشاهی پارس نیز معمول بود.

پرسش

۱. مادها کجا سکنی کردند؟
۲. پایتخت مادها که هم شهر بود؟
۳. پایتخت یعنی چه؟
۴. که هم شاه مادی نیز را گرفت؟
۵. آخرین پادشاه ماد که بود؟
۶. زبان مادها چه بود؟
۷. مادها چه دینی داشتند؟
۸. برای کارهای سپاهی مادها چه ترتیبی دادند؟

شاهنشاهی هخامنش

قوم پارس که با اقوام دیگر ایرانی به ایران آمده بودند در نشان فارس
اقامت گزیدند که قسمتی از کشور پیشین عیلام بود. این قوم شامل
چند خانواده بود که یکی از آنها خانواده پاسارگادی بود. نخست این خانواده
در هم پراکنده بودند تا آنکه مردی، هخامنش، نام از بزرگان پاسارگاد، چند
قبیله‌ی پارسی را زیر یک فرمان درآورد.

پسر هخامنش بنام چیش پیش، ولایت آنشان را از عیلام گرفت و
بکشور خود پیوست. پس از او کشور پارس میان دو پسرش تقسیم شد. پارسی
به آریارمنه رسید و آنشان به کوروش. پسر کوروش کمبوجیه فرمانروای آنشان
بود که فرزند اهیخته و دختر را گرفت و پسری از او

به دنیا آمد که به نام نیای خود کوروش خوانده شد و اوست که شاهنشاهی هخامنشی را
بنیاد کرد.

کودکی کوروش. کودکی کوروش داستانی دارد. نوشته‌اند که
ماهاوگو، شاهنشاه ماد، شبی در خواب دید که از شکم دخترش، ماندانا، تاکی
روید که شاخ و برگ آن سراسر کشور را فرا گرفت. از خوابگزاران پرسید که
تعبیر این خواب چیست؟ گفتند دخترت پسری می‌زاید که سراسر آسیا را فرا
گرفت. شاه نخواست دختر خود را به یکی از بزرگان ماد بدهد تا او با فرزندش
رقابت شاهی باشد. پس او را به کمبوجیه، وی که از بزرگان پارس و فرمانروای
آنشان بود، داد و او را به شهر خود برد.

چندی که گذشت، ماهاوگو دختر را نزد خود آورد و چون نزاد پسری به
جهان آمد شاه او را به وزیر خود هارپاگ سپرد تا بکشد. وزیر کودک را برای چوپانی خان

کوروش خان و پسر وزیر که از کشتن او امتناع ورزیده بودند گفتگو دارند.

گرفتن بابل - بابل و مصر برای برانداختن شاه پارس با او به پیمان شده بودند. اما کوروش پیش از آنکه پایتخت لودیه یعنی شهر سارد را گرفت، شاه آن کشور را وادار ساخت خود نگهداشت به مشرق رود و تا رود سیحون پیش رفت و والی‌های شرقی ایران همه را زیر فرمان درآورد، در کنار رود سیحون شهری هم برپا کرد.

آنگاه به سوی بابل تاخت که هنوز دیواره‌ای سخت و محکم داشت. گرفتن آن دشوار می‌نمود. سپاه ایران از رود دجله گذشت و سپاهیان پادشاه بابل را

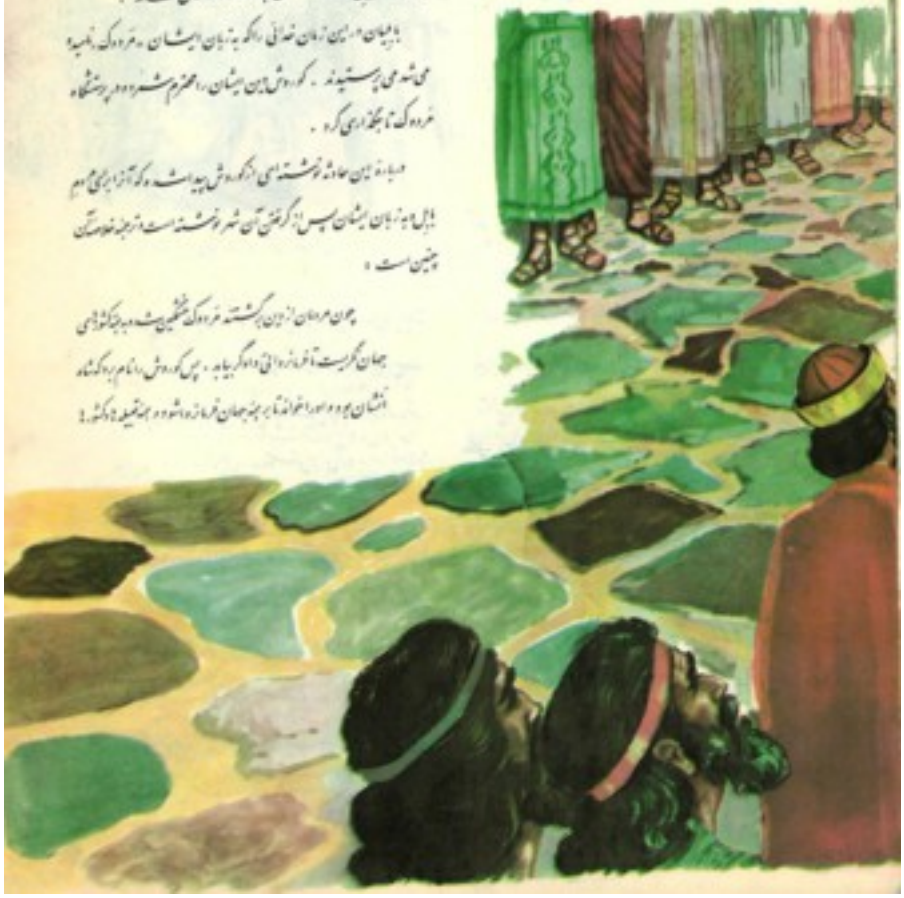

شکست داد. شاه شکستگان بابل به حصارهای شهر پناه بردند. کوروش فرمان داد تا راه رود فرات را که از شهر می‌گذشت برگردانند و از آنجا به شهر درآمد.

در شهر کسی پایداری نکرد و ایرانیان هیچ یک بیگناه را خسارت دست نزدند. پادشاه بابل که چاره‌ای نداشت از فرمانبری درآمد. شاه شاهان ایران، بیست و یک تاج شاه بابل نهاد. مردمان همه آسوده و شادمان شدند.

بابلیان در این زمان خدایی را که به زبان ایشان مردوک نامیده می‌شد می‌پرستیدند. کوروش دین ایشان را محترم شمرد و در پرستشگاه مردوک نیایش کرد.

عبارت این حادثه نوشته‌ای از کوروش پیداست که آن را برای مردم بابل به زبان ایشان پس از گرفتن آن شهر نوشته است و ترجمه خلاصه آن چنین است:

چون مردمان از دین برگشته مردوک خشمگین شد و به کشتار همه جهان نگریست تا فرمانروایی دادگر بیابد، پس کوروش را نام برد که شاه آنشان بود و او را خواند تا بر همه جهان فرمانروا شود و همه تیره‌ها را کشور.

بابلیان که با بیش بسیاری پیش رفته بودند، به خوشحالی از خوشحالی بود برگشتند.

پیش پایی او خم شدند. کوروش با همه کسانی که فرمان او را پذیرفته بودند به مهربانی رفتار کرد. آنگاه مردمک که گفتند بندگان خویش است نیکو کاریها و بزرگواریهای کوروش را با دلش دید و به او فرمود که به شهر بابل بتازد و او را در بابل ماتند دوستی بجای کرد. «او را شهر بزرگ بابل از آن بازمانید...»

«چون مردم شهر بابل سر اسیر کشور شدند و دیدند که چه شاه و چه فرمانروا پیش او زانو زدند و پایش را بوسیدند و از شاهی او شادمانی کردند و سپاس او را به جای آوردند که ایشان را از مرگ به بندگانی رسانید و رنج و جفا از ایشان دور کرد. به نام او را پرستیدند.»

«خم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه پرستیدنی، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار سوی گیتی، پسر کمبوجیه، نوه

کوروش، نبیره چیش پیش، از خانواده‌ای که همواره شاهی کرده‌اند...»

«چون من دوستانه به بابل درآمدم و تخت فرمانروایی را در کاخ شاهان به شادی و خوشی برپا کردم مردمک بزرگ بابلیان را واداشت تا مرا دوست بدارند. سپاهیان بی‌شمار من به آرامی در شهر گشتند. بابل که نشده و هیچ کس اجازه نداده‌ام که جایی را آشفته سازد و مردمک خاست که بیکاری را منع کردم و کسان را از ویران کردن خانه‌ها بازداشتم و رنج مردم را پایان دادم. مردمک از نیکو کاریهای من شادمان شد و مرا که کوروش شاهم و پسرم کمبوجیه و سپاهیان مرا برکت داد.»

«بزرگان جهان با جای گرفتن در بابل پای مرا بوسیدند... چنانکه در بین نوشته تیر آمده است که بیش فرمان داد تا آنچه شاهان تکا آشور و بابل به غارت از شهرهای دیگر آورده بودند به جای نخستین باز گردانند. پادشاهان آشور پرستشگاه یهودیان را در اورشلیم ویران کرده و هر چه ظرفهای طلا و نقره و چیزهای گرانبها در آنجا بود به غارت برده بودند. بخت نصر تیر جنیه یهودیان را به اسیری به بابل آورده بود. کوروش ایشان را آزاد کرد و آنچه از ایشان برده شده بود پس داد و همه را به شهر اورشلیم فرستاد تا معبد خود را تو بسازند.

یهودیان چنان از نیکو کاریهای کوروش خشنود شدند که او را فرستاده خدا شمردند و در کتاب مقدس ایشان که تورات خوانده می‌شود بارها کوروش را به بزرگواری و مهر ستوده‌اند.

پس از آنکه بابل به فرمان کوروش درآمد بزرگشاهانی که تاج و دولت بابل بودند نیز مطیع شاهنشاه و خاضع شدند و شام و فلسطین و شهرهای نزدیک به شاهنشاهی ایران پیوست.

آنگاه کوروش به ایران بازگشت و به جنگ با مردم وحشی که از شمال ایران

می‌ساختند، گویا در همین هنگام بازگشته شد. پیکر بی‌جان او را به پارس آوردند و در شهر پاسارگاد در دخمه‌ای که هنوز برجاست دفن کردند. مرگ کوروش در سال ۵۲۹ پیش از هجرت بود.

در مقبرهٔ کوروش که اکنون محل آن مشهد مرغاب خوانده می‌شود نوشته‌ای است به زبان پارسی باستان و به خط میخی که فارسی آن چنین است:

«منم کوروش شاه هخامنشی»

دادگری و مردمی و خوشرفتاری با اقوام مغلوب آیینی بود که کوروش به جهان آورد. پیش از او شاهان آشور و بابل و فرعون مصر با زیردستان اسیران تحقیری می‌کردند. شاهنشاهی هخامنشی که به دست کوروش پیشه سه آزادی به ملتهای تابع خود بخشید:

اول آزادی دین - کوروش هر ملتی را آزاد گذاشت که آیین نیاکان خود را نگهدارد و به پرستش و گرامی داشت خدایان و مقدسات خود بپردازند. دستگاه فرمانروایی ایران عقیدهٔ دینی هر ملتی را محترم می‌شمرد.

دوم آزادی زبان - در دولت هخامنشی، پارسی که زبان بومی شاهان بود به ملتهای مغلوب تحمیل نمی‌شد. یعنی مردم ناچار نبودند که زبان خود را نادیده بگیرند و به زبان دیگری بگویند و بنویسند. به این سبب است که از شاهان هخامنشی کتیبه‌هایی به چند زبان مانده است.

سوم آزادی کار - تا آن زمان رسم بود که شاهان جهان را جنگ کردند و اسیر می‌کردند و ایشان را به بیگاری یعنی کار بی‌مزد وادار می‌داشتند. بنگاههای شاهان بابل و آشور و مقبره‌های فرعونان مصر به دست اسیران گذاشته

مقبرهٔ کوروش در نقش رستم که پیوند آن به تخت جمشید است.

نازیانه جان می‌دادند ساخته شده است.

اما کوروش بیگاری را منع کرد و پس از او شاهان هخامنشی هیچ کارگران کاخهای خود، چه ایرانی و چه بیگانه، مزد می‌دادند و سندهای مزدکسانی که کاخ تخت جمشید را ساختند در خزانهٔ آن کاخ پیدا شده است.

پرسش:

۱. قوم پارس در کدام سرزمین جای گرفته بودند؟
۲. داستان کودکی کوروش چیست؟
۳. نوه کیاکسار و پادشاه آشور چه نام داشت؟
۴. چرا فرمان کوروش کیا افتاد؟
۵. کوروش با چه تدبیری بابل را گرفت؟
۶. دستور او نسبت به یهودیان هخامنشی با مردم بیگانه چگونه رفتار کردند؟
۷. کدام قوم را کوروش از اسیری آزاد کرد؟
۸. مقبرهٔ کوروش در کجاست و اکنون آن محل چه نامیده می‌شود؟
۹. سه آزادی که کوروش به مردم جهان داد چه بود؟

کمبوجیه

پسر بزرگ کوروش کمبوجیه نام داشت که پس از پدر بر تخت شاهی نشست. پسر دیگری هم از کوروش مانده بود به نام بردیه، که در آغاز شاهی کمبوجیه کشته شد. اما مرگ او پنهان ماند.

کمبوجیه به مصر لشکر کشید و آن کشور را زیر فرمان شاهنشاهی ایران درآورد. از این زمان تا پایان دورهٔ هخامنشی، مصر از جملهٔ ایالتهای ایران بود و به دست فرمانروایان ایرانی اداره می‌شد.

کمبوجیه در آغاز چنان رفتار پسندیده‌ای پیش گرفت و رسم و آیین مصریان را محترم شمرد و با مردم آن کشور خوشرفتاری کرد. اما پس از چندی به بیداد و خشونت و مصریان را آزرد. سرانجام شنید که در ایران مردی خود را بردیه خوانده و به شاهی نشسته است. کمبوجیه خواست به ایران بازگردد اما در راه از پس خشمگین بود خودکشی کرد.

داستان بردیهٔ دروغی

سه سال کمبوجیه از پایتخت خود دور بود. مردم بردیه را که پیش از مرگ در شمال غربی ایران فرمانروا بود دوست می‌داشتند و کسی نمی‌دانست که او کشته شده است.

مردی گوماته نام از خانوادهٔ ماد برخاست و گفت من بردیه هستم. ایرانیان تخت این دروغ را باور کردند و او را به شاهی برداشتند. اما گوماته می‌ترسید که مردم او را بشناسند و دروغش آشکار شود. پس برخی کسانی را که با بردیه آشنا بودند یا خود او را می‌شناختند کشت. سرانجام همه به تخت آمدن دروغ گوماته آشکار شد.

داریوش بزرگ که تاج شاهی بر سر دارد و تخت بر سه سر شیر نهاده است و آنجا بر مردم داد گری و فرمان روایی می کرد.

یکی از مردان خاندان هخامنشی به نام داریوش با شش تن از بزرگان ایران بدست شد و گوماته را کشت و خود به شاهی نشست.

داریوش بزرگ

در این زمان دامنه سرکشی بسیار، ایران آشوب برخاسته بود و در هر ولایتی یکی سر به شورش برداشته خود را شاه می خواند. داریوش بزرگ کشور را گوشمالی داد و کشور را امن کرد.

پس چون در مصر ترسیب به تقاری یکبره شورش برداشته بود به آن کشور رفت و حاکم ایرانی را که بر مصریان ستم کرده بود خواند. داریوش با مردم مصر رفتار بسیار کرد و به شیوه ایرانی دین و آیین ایشان را محترم داشت و ویرانیها را آبادان کرد. پس فرمان داد تا از دریای شرق راهی به دریای روم بازکنند تا کشتی ها بتوانند از آن راه تا کناره های هند و ایران بیایند و بازرگانی رواج یابد.

بدیاد یادگار باز نشان این را نوشته ای به فرمان شاهنشاه ایران بر سنگ کندند که اکنون نیز هست. این سنگنوشته به زبان پارسی باستان و خط میخی است و ترجمه فارسی آن چنین است:

خدای بزرگ اهورمزداست. که آسمان را آفرید. که این زمین را آفرید. که مردمان را آفرید. که داریوش را شاه کرد ...

«منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مردمان گوناگون، شاه این سرزمین پهناور و دور، پسر ویشتاسب هخامنشی.»

داریوش شاه می‌گوید:

«من پارسی هستم. از پارس آمدم و مصر را گرفتم. فرمان دادم که این جوی را، از رودی که به مصر می‌رود، تا مصر و دنیا بکنند، تا دریایی که از پارس می‌آید. پس این جوی کنده شد، چنانکه من فرموده‌ام، و کشتی‌ها از مصر به این جوی به پارس رفت، چنانکه من می‌خواستم.»

چون داریوش از مصر بازگشت به مشرق ایران، و کرد و بلوچهای شمالی هندوستان را که در آن میان پنجاب و سند بود به شاهنشاهی خود افزود، سپس به شمال رفت تا سکاها را سرکوب کند. سکاها اقوامی آریایی بودند که در جنوب روسیه کنونی جای گرفته و در آغاز دوره شاهی داریوش با آنها بیابانها و دشتهای شمال غربی تاخته بودند.

سپاه ایران از آسیای صغیر گذشت و یونانیان آن ناحیه که تابع ایران بودند، با کشتیها، روی تنگه بسفر بسته تا لشکریان داریوش از روی آن بگذرند و به اروپا برسند. داریوش دو بیت قلعه نیز، از گرفت و پلی بنا کرد از پیل او

می‌گریختند تا بیایند و به اسیری پیش برند.

پس از چندی شهرهای یونانی که بعضی مستقل و بعضی دست نشانده ایران بودند باهم به کنکاش پرداختند و بعضی از آنها از شاهنشاه ایران یاری خواستند. داریوش پسر و داماد خود فرمان داد که شهرنشینان را گوشمال بدهند و سپاه ایران به قریه‌های یونان تاخت. در بیشتر جاها سرداران ایرانی آرامش را برقرار کردند. اما یک دسته از سپاهیان ایران در محلی به نام ماراتن به شکست یافتند. داریوش می‌خواست لشکر دیگری برای سرکوبی شهرنشینان یونانی بفرستد. اما در همین زمان درگذشت.

سپاهیان مصری در خدمت داریوش که خشتی بر گرد خشتی می‌گذارند.

شاهنشاهی داریوش

شاهنشاهی ایران در دوره هخامنشی به جهان بسیار پهناورتر از همه دولتهای پیشین جهان بود، بگونه‌ای که کشور ایران نیز نظمی برقرار کردند که بر آن همه ملتهای این سرزمین پهناور بسیار داشت. نخستین بار بود که چندین ملت گوناگون زیر فرمان یک دولت درمی‌آمدند که می‌کوشید تا همه حقوق ایشان را نگهدارد و آزادی و آسایش همه را تأمین کند.

پهنای کشور - در این روزگار ایران یگانه شاهنشاهی بزرگ جهان بود و بسیار دنیای متمدن آن روزگار را فرا تیر خود ساخته بود. داریوش در سنگ نبشته بیستون نام کشورهائی را که جزء شاهنشاهی ایران شده بود یاد کرده است که پایتخت سی کشور دوازده است می‌شود.

سازمان کشوری - در دستگاه اداری هخامنشی مقام اول شاهنشاه داشت و این مقام از پدر به پسر می‌رسید.

کشورهائی که به شاهنشاهی ایران پیوسته بودند گاهی همان دستگاه فرمانروائی پیشین را بدستور شاهنشاه نگهمی داشتند و شاهان خودشان بر آن کشورها حکومت می‌کردند، اما زیر دست شاه ایران بودند. بدین سبب شاهان هخامنشی عنوان «شاهنشاه» را اختیار کرده بودند یعنی کسی که بر شاهان دیگر فرمانروا و شاه است.

اداره کشور. طرز اداره کشور پهناور ایران چنین بود که شاهنشاه برای هر قسمتی فرمانروایی از جانب خود معین می‌کرد که شهربان خوانده می‌شد و کارهای کشوری بدو گذاشته بود. نامه‌های لشکری با سپهسالاری بود که او را نیز شاهنشاه برمی‌گزید و می‌فرستاد. یک مهتر نیز از جانب شاهنشاه به همراهشان مأمور می‌شد که کارهای اداری را انجام می‌داد و به کار شهربان و سپهسالار نظارت می‌کرد.

گزمه‌ها. دستگاه بازرسی مرتبی هم بود که از پایتخت هر ساله برای سرکشی به وضع شهرهای کشور مأمور می‌شدند. این بازرسان را «چشم و گوش شاه» می‌خواندند.

راست است که هیچ یک از کتیبه‌های داریوش در سنگ‌نوشته‌ها نوشته شده است.

پایتخت. شهری که زادگاه خاندان هخامنشی بود، پایتخت و دارالعلم و دانش و زمان کوروش همین شهر مرکز و پایتخت شاهنشاهی ایران بود. در زمان داریوش شهر دیگری در فارس که اکنون تخت جمشید نامیده می‌شود پایتخت شد تا این شهر دارالسلطنه‌های غربی ایران مانند مصر و حبشه و شام و یونان بسیار دور بود. این سبب داریوش و جانشینان او شهر شوش را جایگاه شاهنشاهی خود کردند و در آن شهر بناهای خوب و زیبا و کاخهای بزرگ ساختند. تا آنکه با گذاری و پذیرفتن فرستادگان کشورهای گوناگون بیشتر در کاخهای تخت جمشید انجام می‌گرفت. شهربان هم جایگاه تابستانی شاهان بود و در آنجا نیز کاخهایی ساخته بودند.

بخشهای ایرانی شش هزار و پانصد فرسخ پهنا داشت و به هفت بخش تقسیم می‌شد. ←

[illegible]

[illegible]

باج و خراج. کارمندان داریوش را می‌گویند که از مردم گرفته می‌شد ترتیب درستی نداشت و هر فرمانروایی هر چه می‌خواست و می‌توانست از مردم می‌گرفت. داریوش با وضع قوانین برای هر استانی مبلغی معین کرد که عادلانه بود و پرداختن آن برای کسی دشوار نبود. این باج هم نقدی و هم جنسی بود. از هر کشوری سالانه مبلغی پول و مقداری از بهترین محصولات آن را برای شاهنشاه به پایتخت می‌آوردند تا برای سپاه و دستگاه اداری خرج کند.

پول. برای دادوستد یونانیان داریوش پولهائی از طلا ساخت که یک سکه یعنی یک تومان خوانده می‌شد.

این نخستین بار بود که در ایران پول ضرب می‌شد. شاهان هخامنشی بازرگانان را تشویق می‌کردند که کالاها را به کشورهای دیگر ببرند تا هر چه مردم ایران نیازمند هستند

دسترس ایشان گذاشته شود. ساختن راه‌های خوب و نگهداری و بازکردن راه کشتی‌رانی از دریای سرخ به دریای روم برای آسان کردن دادوستد بازرگانان بود.

پرسش:

۱. کجا چیزی که بود در عصر داریوش چگونه تقاضا کرد؟
۲. گماشتگان چه در دفتر نوشتند، حاکم کیست؟
۳. داریوش در عصر چه کرد و کدام اندیشه را بنیان گذاشت؟
۴. سپاهیان داریوش چگونه انتخاب و سرگرم شدند؟
۵. چرا شاهان هخامنشی را شاهنشاه می‌خوانند؟
۶. پایتخت هخامنشیان در کدام شهر بود؟
۷. رنج کردن شاه، چه معنی داشت؟
۸. «سپاه جاودان» چه بود؟
۹. راه‌های زمینی هخامنشی از کجا به کجا می‌رفت؟
۱۰. اسم پول طلای زمان داریوش چه بود؟

خشایارشا

پس از مرگ داریوش پسرش که زاده شده بود خشایارشا نام داشت شاه شد.

خشایارشا تصمیم به حمله لشکرکشید و شورشی را که آنجا برپا شده بود فرونشاند. سپس آتنی‌ها را که در شهرهایی دور زندگی می‌کردند آرام کرد.

در این هنگام یونانیان نیز شورش کرده سرزمین شاهنشاه ایران را پیچیده بودند و گذشته از آن به ترکیه تاخته ویرانی و کشتار می‌کردند. خشایارشا سپاه بزرگی از همه کشورهای تابع ایران فراهم آورده و با یونانیان نبرد کرد و پس از آنکه شهر آتن را گرفت برای گوشمالی سرکشان یونانی بنیادی از پرستشگاه‌ها و بناهای آن را ویران کرده به ایران برگشت.

در دوره هخامنشی ظرفهای ظریف بدینگونه ساخته شد.

اردشیر دراز دست

پسر خشایارشا که پس از او به تخت شاهی نشست اردشیر نام داشت که یونانیان او را «دراز دست» لقب داده بودند. در زمان او بار دیگر مصر شورش برخاست و یونانیان هم با مصریان پیوست شدند. اردشیر لشکر به مصر کشید و شورشیان را شکست داد و ایشان ناچار درخواست صلح کردند.

شاهان دیگر

پس از اردشیر، هفت شاه دیگر از خاندان هخامنشی بر تخت نشستند که آخرین ایشان داریوش سوم بود. در زمان این شاهان دستگاه شاهنشاهی هخامنشی کم کم ناتوان شد و شاهان به خوشگذرانی و تجمل پرداختند و درباریان و زنان هر یک برای بهره و سود خود، در کارهای کشور دخالت کردند.

مقدونیه و یونان

مقدونیه ولایتی در شمال شرقی شبه جزیره یونان بود که از جمله شهرهای شاهنشاهی هخامنشی شمرده می‌شد. یونان، چنانکه گفته شد، به شهرهای بسیار تقسیم شده بود که هر یک در اداره خود مختار بودند و همیشه با یکدیگر زد و خورد می‌کردند و هر شهری برای آنکه مردم شهر دیگر را شکست دهد از شاهنشاه ایران یاری می‌خواست. در آغاز دوره هخامنشی مقدونیه که مردم آن بعضی از شمال آمده و بعضی از شهرهای یونان به آنجا هجرت کرده بودند دولتی نیرومند شد و پادشاه آن ولایت که فیلیپوس یا «فیلقوس» نام داشت، شهرهای یونان را زیر دست خود ساخت. پس از او پسرش اسکندر به جای پدر نشست و لشکری دیده و نیرومند فراهم آورد تا با سپاه ایران بجنگد و یونان و شهرهای یونانی نشین کناره آسیای صغیر را از زیر فرمان ایرانیان بیرون بیاورد.

پایان دوره هخامنشی

در این زمان داریوش سوم که از دلیری بهره‌ای نداشت بر ایران و تخت شاهی نشسته بود. اسکندر به آسیای صغیر آمد و با سپاه ایران نبرد کرد و پیروز شد. با آنکه سرداران و سربازان ایرانی دلیری بسیار نشان دادند چون داریوش راه به گریز گذاشت، همه پراکنده و شکست خوردند.

اسکندر به مصر و شام رفت و آن کشورها را گرفت. پس به سوی رود فرات آمد و باز در شمال کشور امروزی عراق با داریوش جنگ کرد و باز به سبب ناتوانی داریوش شکست در سپاه ایران افتاد. اسکندر شهرها را گرفت و به شوش رسید که یکی از پایتختهای هخامنشیان بود و گنجهای گرانبهای تاج شاهی را به چنگ آورد.

یکی از سرداران داریوش به نام «بسوس» در کوههای میان خوزستان و پارس که امروز کوه «کیلویه» خوانده می‌شود راه را بر سپاهیان اسکندر بست و ناچار یونانیان از پشت سر او درآمدند و این سردار را در پایمردی سربازان خود تا جان داشت کوشید و نگذاشت یونانیان پیش بیایند. سرانجام همه ایشان

کشته شده و سپاه یونان از روی نعش آن دلیران گذشت .

اسکندر پس از این پیروزی به استخر پایتخت هخامنشیان آمد و شکارهای زیبا کرد ، دست به کشتار مردم زد و گنج شاهان هخامنشی یعنی تخت جمشید را به آتش کشید .

در این میان داریوش سوم که به شمال گریخته بود تا برای جنگ با اسکندر سپاهیانی جمع کند به دست دو سردار بدکار کشته شد و شاهنشاهی هخامنشی که دویست و بیست سال بر جهان آن روزگار فرمان رانده بود به پایان رسید .

مرگ داریوش سوم نهصد و پنجاه سال پیش از هجرت بود .

اسکندر گجسته

اسکندر مردی دلیر و جنگجو نابدست و خودپرست بود . در ایران تخت و تاج بسیار کرد و به هندوستان هم لشکر کشید و پس به بابل برگشت و سی و دو ساله بود که در آن شهر جان داد و درگذشت .

یونانیان درباره اسکندر زیاد دروغ گفته و افسانه ها ساخته اند . اما شکارهای او در ایران سبب شد که ایرانیان همیشه نام او را با صفت گجسته یعنی ملعون یاد کنند و در نوشته های ایرانی پیش از اسلام همیشه به این جنگجوی بیگانه که در ایران ویرانی و شکارهای کرد و پایتخت شاهنشاهان ایران را آتش زد بد نظر نگریسته اند .

پرسش :

۱. پس از مرگ داریوش که شاه شد ؟
۲. چرا شاهنشاه به جهان لشکر کشید ؟
۳. دلیر مرد دست که بود و چه کرد ؟
۴. شهر بابل کجا بود و پایتختش کی بود ؟
۵. کدام مرد ایرانی جلو اسکندر را گرفت و جان خود را فدای ایران کرد ؟
۶. آخرین پادشاه هخامنشی که بود و چگونه کشته شد ؟
۷. اسکندر در ایران چه کرد و ایرانیان او را چگونه یاد می کردند ؟

شاهان هخامنشی را بر دو بخش بالا و پایین تقسیم می کردند .

آنچه پارسیان به جهان آموختند

برپا شدن شاهنشاهی هخامنشی دوران نوینی را در تمدن جهان آغاز کرد . پیش از ایشان مغرب آسیا و جنوب شرقی اروپا و شمال شرقی آفریقا جایگاه اقوام گوناگونی بود که تمدنی داشتند و دانشهایی بنیاد کرده بودند . دنیای آن روزگار بسیار آشفته بود . این کشورها همیشه با هم در جنگ بودند . هیچ جا ایمنی نبود . هر که زورش می رسید بر دیگران ستم می کرد . ایرانیان با همه برکشور شکوه آشور پیروز شدند و فتح دنیای متمدن آن زمان از زیر فرمان آوردند . اما شاید از این پیروزی و دست یافتن بر مال بسیار که به غنیمت گرفته بودند زود سرمست شدند و به تمدن خویش بی اعتنایی پرداختند .

پارسیان هخامنشی که مردمی دلیر و ساده بودند نگاهی سربلند افراشتند و سراسر جهان را پی کردند و بر آن فرمانروا شدند . از جهان شناختن و دانستن دانشهایی که خاندان پادشاهی اورارتو در جهان به دست گرفت بر جهان آشکار شد که شریفترین و آزادترین نژاد دنیای کهن بر سر کار آمده است . حق پرستی و مردم داری و دلیری ایرانیان در برابر کینه توزی و دلگرمی های مردم بابل و آشور و فنیقیه چنان درخشید که چشم جهانیان

سواران ایرانی، دیوانیان، و کمک‌کنندگان، در جنگ با سپاه دشمن، از شهر تا بیابان، با شکوه و شجاعت پیش می‌روند.

از آن خبر داشت. مردم جهان از تنگ فراوان آسوده و دمی به آسایش برآوردند تا آنجا که بسیاری از فرمانروایان، دوران شاهنشاهی این خاندان را «روزگار آسودگی» نام داده‌اند.

نیاکان ایرانیان هخامنشی در پیشرفت تمدن جهان هم سهم بزرگی داشته‌اند و در اداره و اخلاق و آموزش و پرورش و شیوه زندگی و هنر و دین و سیاست سود رسانده‌اند و به مردم دیگر دنیا داده‌اند.

اداره جهان. سازمان اداری شاهنشاهی هخامنشی تخستین نمونه سرشق اداره امور فرمانهای پهناور به وسیله یک دستگاه بوده و تا قرنها دولتهای بزرگ جهان از آن پیروی کردند. این شیوه، که در سرزمین قلمرو دولت امروز ایران مانده است، ایرانیان است.

اخلاق. ایرانیان هخامنشی پیرو راستی و دادگری بودند. میگلخان هم یادنوشته‌اند که نزد مادیان و پارسیان قانون هرگز فسخ نمی‌شود. راستی و درستی و دادگری پایه اخلاق پارسیان بود. داریوش بزرگ پیش از مرگ فرمان داد تا روش اخلاقی او را، که دستوری برای بازماندگان است

بر سنگ نوشته . این نوشته که هنوز بر جاست همیشه مایهٔ سرافرازی
ملت ایران خواهد بود و ترجمهٔ قسمتی از آنچه بر دیوار مقبرهٔ داریوش و نقش رستم
نقش نوشته از این قرار است :

خدای بزرگ است اهورمزدا که این دستگاه شگرف را آفرید
که می‌بینید . اوست که شادی را برای مردم آفرید . اوست که به داریوش
شاه دانائی و توانائی داد .

داریوش شاه می‌گوید : به خواست اهورمزدا من چنینم که دوستدار
راستی هم و بدی را دوست ندارم . پسند من نیست که ناتوانی از توانا ستم
بیند . چنانکه نمی‌پسندم که زیردستی با زبردست نارواکند . من
آنچه را می‌پسندم که حق باشد .

من دوستدار کسی نیستم که پیرو دروغ باشد . من شتاب‌زده نیستم .
چون چیزی مرا بخشم بیاورد ، من نیروی خود را بر خشم می‌گمارم . من بر خویشتن
چیره‌ام .

هر کس با من بجنگد فرجام کارش را پاداش می‌دهم . هر کس
خانهٔ مرا ویران کند خانهٔ او را ویران می‌کنم . خواست من بر آنست که کسی
بدی کند و نتواند که به کار بدی کیفر یابد .

آنچه را کسی بر ضد دیگری بگوید باور نمی‌کنم مگر آنکه بر حسب قانون
درست ثابت شود .

چون کسی تا آنجا که می‌تواند کوشد من خشنود و کامروا می‌شوم و
خشنودی من از آن بسیار است .

هنر و صنعت نقاشی . ایرانیان از نقاشی کهن باستان بودند
و چون از آموختن ننگ نداشتند از هنر نقاشی که بیش از ایشان دارای نوعی

بودند هنر و دانش آموختند .

شاهنشاهان هخامنشی هنرمندان و صنعتگران را از هر گوشهٔ کشور پناه و خود
دعوت می‌کردند تا در این کارگاه و بدین کارگران هنرمند خوب می‌دادند و بسیاری
در صدر ایشان پیشرفت بسیار کرد . ویرانه‌های کاخ شاهان این خاندان که
در تخت جمشید و شوش بر جاست هنوز از شکوه و جلال روزگار آبادی نشانه‌های
فراوان دارد .

خانه‌های مردمان هر ایران زمان از گل و خشت ساخته می‌شد . چون ایرانیان
پرستش خدا در فضای آزاد و زیر آسمان انجام می‌دادند به خلاف مردم بابل و مصر
یونان پرستشگاه نمی‌ساختند و پیکر خدایان را از سنگ نمی‌تراشیدند .

بناهای بزرگ را تنها برای کاخ شاهان برپا می‌کردند و ساختن کاشی‌های الوانی
رنگین با نقش‌های انسان و جانوران از بابل و آشور آموختند و این هنر را
به کمال رسانده بودند . غرفه‌های بیابان مقابل با نقش‌های گوناگون تزیین می‌ساختند .
پیکرسازی و نقش‌های برجسته کاخها و لوحهای یادبود پیروزی ، بر سینهٔ
کوهها ، به کار می‌رفت .

صنعتگران ایرانی در راه‌سازی استادی تمام داشتند و می‌توانستند
پل‌های بزرگ بر رودخانه‌ها و تنگه‌ها بسازند .

آموزش و پرورش . جوانان پارسی تا سن سی‌سالگی آموختند سواری
تیراندازی ، راستی .

تیرهٔ مندی تن و روان پایهٔ پرورش پارسیان بود .

ایرانیان این روزگار مردمانی شریف و نجیب و فرهنگ بودند . روزگارهای
پهلوانی تن و بازوی ایشان را نیرومند می‌کرد و راستی و دوستی با یکدیگر میان ایشان
میان خدمتهای آن روزگار شمرده می‌شد . یکی از نویسندگان بزرگ یونان

باستان کتابی به نام «پرسش کوروش» نوشته و شاهنشاه بزرگ خاطرهٔ
از آن کتاب نمونهٔ شرافت و کمال بشری شمرده است .

خط و زبان . خط ایشان و همهٔ خاندان ایشان به زبانی گفتگو می کردند که کنون
«پارسی باستان» خوانده می شود . این زبان و خط چنین است که امروز با زبان سخن
می گوییم . البته از آن روزگار تا کنون که بیش از دو هزار و پانصد سال می گذرد
زبان پارسی بسیار تغییر یافته است . اما بسیاری از کلمات و عبارات امروز
با صورتی که در آن زمان داشته بسیار نزدیک است .

خطی که این زبان به آن نوشته می شد خط میخی نام دارد . این خط
شاید نخست سومریان اختراع کرده باشند . مردم اکد و عیلام و کلدا و آشور
نیز از سومریان گرفته و با تغییر و اصلاح بکار بردند . اما پارسیان در آن تغییر
بسیار دادند و آن را ساده و کامل کردند چنانکه خط میخی پارسی بیشتر به زندگی
و ایجاد الفبای ساده و خوب شان می دهد . این خط از چپ به راست نوشته
می شد . نمونهٔ خط میخی این چند حرف است :

𐎠 𐎡 𐎢 𐎣 𐎤 𐎥 𐎦 𐎧 𐎨 𐎩

که روی هم خوانده می شود « داریوش » یعنی « داریوش » .

داریوش ساده جای لوح گلی که معمول سومریان و آشوریان بود کاغذ پوستی
و قلم برای نوشتن به کار می برد و به این سبب از نوشته های ایشان جز آنچه
بر سنگ نقش شده چیزی باقی نمانده است .

دین ایرانیان . پدران دیرین ایرانیان پیش از آنکه به این سرزمین
بیایند به خدایان بسیار عقیده داشتند . از این خدایان یک دسته خدای خیر
و نیکی و دسته دیگر خدای بدی و زشتی بودند .

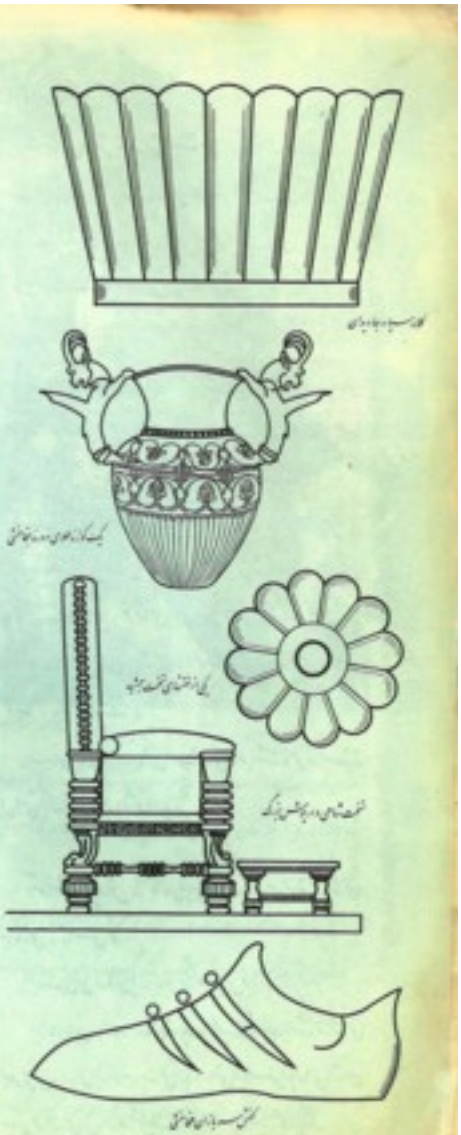

کاخ سپاه پارسی

یک کاخ عمومی در هخامنشی

یکی از نقشهای نقش برجسته

نقش شاهی در بیستون بزرگ

کفش سربازان هخامنشی

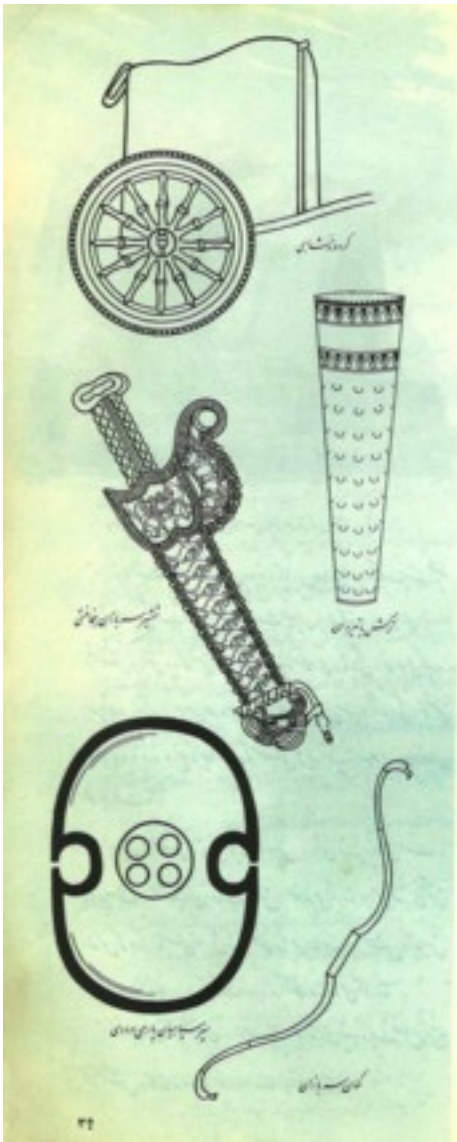

اما در نوشته‌های شاهنشاهان بزرگ هخامنشی از یک خدای بزرگ که اهورمزدا یعنی خدای دانا نام دارد یاد شده و او را آفریننده زمین و آسمان و مردمان شمرده‌اند.

زردشت

در زمان نخستین شاهان ماد یا شاید بسیار پیش از آن مردی پاک سرشت و خردمند از میان ایرانیان برخاست و به دین و آیینی کهن که از نیاکان پیش از ایشان بین قوم معمول بود خرده گرفت و راه و روش نو در پرستش خداوند بنیاد کرد.

این مرد بزرگ زرتشت یا زردشت نام داشت. نوشته‌اند که چون زردشت به دنیا آمد به جای آنکه مانند بچه‌های دیگر گریه کند لبخند زد و چون سی ساله شد، اهورمزدا خدای بزرگ بر او پدیدار گردید و فرمان داد که راه پیروی از راستی بر مردم بگشاید.

زردشت به راهنمائی مردمان پرداخت. اما بزرگان و پیشوایان دین کهن با او ستیزگی کردند و زردشت ناچار از آن گاه شد که شاید سرزمین مادها یعنی آذربایجان بود به سوی خاور ایران گریخت. آنجا فرمانروائی بود به نام گشتاسب یا ویشتاسپ، نام دین نو زردشت گرویده و به مردمان را نیز به پذیرفتن این آیین خواند.

کم کم دین زردشت در سراسر ایران رواج یافت و شاید آخرین شاهان خاندان هخامنشی هم آن را پذیرفته بودند.

زردشت به یک خدای بزرگ دانا و توانا عقیده داشت که جان آفرینش اهورمزدا بود. او نیروی معنوی را که یکی روان پاک نیکوکار و دیگری روان پلید و بدکار بود آفریده و اومی دانست، که به زبان امروزی اولی را یزدان و دومی را اهریمن می‌گوییم.

زرتشتیان آتش مقدس را پیوسته خاموش نگاه می‌داشتند .

زرتشت می‌گفت : « این دو نیرو تا پایان جهان با هم در جنگ هستند . طبیعت دینی هر کس آنست که به نیروی راستی و درستی امهرمزد یاری کند . این یاری از راه درستی و راستی و پاکدامنی و پرهیز از دروغ و ستمکاری و ناپاکی انجام می‌گیرد . سرانجام نیروی اهریمن چیره می‌شود و آنگاه جهان سستی و آسودگی و خوشی خواهد بود و رنج و بیماری و گرسنگی که به آفرینش اهریمن است از میان خواهد رفت » .

دین زرتشتی ، قدیمی‌ترین و اهمیت و درستی نشانه نیروی ایران است . به این سبب زرتشتیان آفتاب و آتش را محترم می‌شمردند و برای نگهداری آتش مقدس که هرگز نبایستی خاموش شود آتشکده‌ها می‌ساختند و پرستش و نیایش اهورمزدا و فرشتگان را به آتشکده و به جا می‌آوردند .

کتاب دینی زرتشتیان « اوستا » خوانده می‌شود و یک فصل آن که خوانش « گاتها » است از خود اوست و به شعر است .

اوستا به زبانی نوشته شده که با زبان پارسی امروز شباهت دارد . آنرا « زبان اوستائی » می‌خوانند . خطی که برای نوشتن این کتاب به کار رفته است با خط میخی تفاوت دارد . آنرا از راست به چپ می‌نوشتند و خوانند . آن چنین است :

که خوانده می‌شود « اهورمزدا » .

دین زرتشت بر پایه اخلاق پسندیده و نیکوکاری و آبادکردن زمین و کوشش در راه آسایش زندگی استوار بود .

سه دستور اصلی زرتشت این است :

پندار نیک ـ گفتار نیک ـ کردار نیک

هیچ یک از دینهای دنیا کهن و پرورش نیکی و اخلاق پسندیده به پای دین زرتشت نمی‌رسید . این دین که خاص ایرانیان بود تا ظهور اسلام در سراسر این سرزمین رواج داشت و عالی‌ترین سنت و شرافت را داشت .

پرسش :

۱ـ چرا دو نیروی نیک و بد خاص ایرانیان را ، در نگاه آسودگی ، امید داشتند ؟
۲ـ آیین اخلاقی پارسیان چه بود ؟
۳ـ شادی خاص ایرانیان را چگونه نشان می‌دادند ؟
۴ـ خانه‌های مردمان در این زمان از چه ساخته می‌شد ؟
۵ـ خدمات ایرانی در چه کارهائی استادی بودند ؟
۶ـ جوانان ایرانی چه هنرهائی می‌آموختند ؟
۷ـ زبان پارسیان چه بود ؟
۸ـ این زبان با چه خطی می‌نوشتند . آنرا از کدام سو و چگونه کاغذ می‌بودند ؟
۹ـ دین ایرانیان باستان چه بود ؟
۱۰ـ زرتشت که بود ، کتاب او چه نام دارد و به کدام زبان نوشته شده است ؟
۱۱ـ زرتشت پیرو دین خود چه آموخته بود ؟
۱۲ـ خط اوستائی چگونه خطی است ؟

جانشینان اسکندر

تا مدت کوتاهی از مرگ اسکندر، در آسیا بر اثر اقدام شاهنشاهی هخامنشی نظم و آرامشی دیگر بدست مردم زندگی چون کوشش و دانش پیاده شد و بود یکباره پریشان کرد. یونانیان و مقدونیان قابلیت اداره چنین کشور پهناوری را نداشتند. اسکندر تازه بود که دریافت که همان سازمان اداری هخامنشی را نگهداشته و از آن شیوه پیروی کند. اما چون درگذشت، شیرازه کارها از هم گسیخت.

اسکندر می‌دانست که یونانیان از عهده اداره کارهای کشوری برنمی‌آیند. باین سبب کوشش می‌کرد که میان ایرانیان و یونانیان بستگی بیشتری پدید بیاورد و از ایشان یک ملت بسازد. برای آنکه این کار انجام گیرد، خود زنی ایرانی گرفت و به همه سرداران خود نیز فرمان داد که همسر خود را از دختران ایرانی برگزینند.

هنگامی که اسکندر درگذشت فرزندی نداشت تا جانشین او شود. بنابراین سرزمین بسیار بزرگی که به چنگ یونانیان و مقدونیان افتاده بود میان سرداران تقسیم شد. این سرداران زمان آغاز کار با هم به زد و خورد پرداختند و آشوبی برپا شد. سرانجام یکی از سرداران اسکندر که سلوکوس نام داشت قسمت شرقی متصرفات اسکندر، یعنی ایالت و سلسله شاهان یونانی را که بنام او، سلوکی، خوانده می‌شوند بنیاد کرد. این دولت که از سال ۳۲۳ پیش از هجرت آغاز است تخت شمالی قسمت بزرگی از ایران نیز بود.

چون یونانیان در اداره کشورهای بزرگ تجربه نداشتند در این کار از ایرانیان پیروی کردند و همان روش دستگاه اداری هخامنشی را به کار بردند. اما نتوانستند این سرزمین پهناور را اداره کنند. بیشتر جانشینان سلوکوس از نژاد ایرانی زاده شده بودند و شاهان سلوکی به اخلاق و آداب آیین ایرانی که بر دین و خوی یونانی برتری داشت به چشم احترام می‌نگریستند. گروه‌هایی از یونانیان در این دوران به ایران آمدند و در شهرهای این سرزمین مسکن گزیدند. اما ایرانیان با این احوال بیشتر یونانیان را بیگانه می‌شمردند و به فرمانبری ایشان تن در نمی‌دادند.

در همان آغاز دولت سلوکی یکی از سرداران ایرانی که از جانب اسکندر به فرمانروایی آذربایجان گماشته شده بود از اطاعت شاهان مقدونی سرپیچید. بدین نشان بزرگ سرزمینی ایران که با آن آذربایجان می‌شد استقلال یافت و دولتی جداگانه برپا کرد. آنگاه خاندان ایرانی پرتوی یا پارتی که در خراسان بزرگ و قسمت‌های شمال و مشرق آن جای داشتند، علم مخالفت با سلوکیان برافراشتند و شاهان سلوکی را شکست دادند و از ایران راندند و خاندان شاهنشاهی اشکانیان را بنیاد کردند (۲۵۱ پیش از هجرت).

سلوکیان شصت و هفت سال در ایران فرمان راندند و پس چون بیشتر نواحی ایران از دست ایشان بیرون آمد به فرمانروایی و نام قسمتی از آسیای صغیر و بخشی از شهرستانهای غربی ایران قناعت کردند و پیوسته میان ایشان و شاهان اشکانی زد و خورد بود تا آنکه سرانجام اشکانیان شهرستان بابل را در سال ۱۴۰ پیش از هجرت از سلوکیان گرفتند و دمتریوس دوم، پادشاه سلوکی را اسیر کردند و پس شهرستان تیسفون پایتخت ایشان افتاد و دستگاه سلطنت سلوکیان برچیده شد.

پرسش:

۱. چرا اسکندر می‌کوشید که از یونانیان و ایرانیان یک ملت ایجاد کند؟
۲. پس از مرگ اسکندر جانشین او در کار چه وضعی یافت؟
۳. سلوکوس که بود و چه کرد؟
۴. کدام نشان ایران نخستین بار به دست یونانیان آزاد شد؟
۵. کدام خاندان بود که سلوکیان را از ایران بیرون کرد؟
۶. چه وقت شاهان سلوکی در ایران فرمان می‌راندند؟
۷. پادشاه سلوکی که اسیر اشکانیان شد چه نام داشت؟

شاهنشاهی اشکانی

قوم پارت یکی از طوایف ایرانی بود که از آغاز تاریخ به این سرزمین آمده و در قسمت شمال شرقی ایران سکونت گزیده بود. در روزگار شاهنشاهی هخامنشی استان پارت یکی از قسمتهای ایران بود که زیر فرمان شاهنشاه پارس اداره می‌شد.

چون شاهنشاهی هخامنشی برافتاد و جانشینان اسکندر بر ایران فرمانروائی یافتند، ایرانیان از هر سو به مخالفت با سلوکیان برخاستند. و از این میان قوم پارت که در خراسان و گرگان امروزی می‌زیستند به فرماندهی رئیس خود که «اشک» نام داشت بر سلوکیان شوریدند و دولتی بنیاد کردند.

شاهان این خاندان به احترام بنیانگذار سلسله خود به نام اشک یا اشک، به نام خود می‌افزودند. به این سبب این سلسله شاهنشاهان ایران را «اشکانیان» می‌خوانند.

اشک اول (یا آرشک ۱) - چون اشک قوم خود را برانگیخت و با پادشاه سلوکی جنگ را آغاز کرد پنج شش سال زد و خورد طول کشید، سرانجام سلوکیان شکست یافتند و در سال ۲۴۱ پیش از هجرت اشک به شاهی نشست.

در این زمان قسمت شمال شرقی شاهنشاهی ایران، شامل شهر و مرز وسیع که دولت باختر خوانده می‌شد، یعنی قسمتی از ازبکستان و قسمتی از افغانستان امروزی دولتی مستقل تشکیل داده بود. اشک پس از آنکه بر سلوکیان غلبه یافت به جنگ دولت باختر رفت و در این پیکار کشته شد.

تیرداد - پس از اشک، تیرداد یا اشک دوم جانشین او شد و با پادشاه سلوکی زد و خورد کرد و او را شکست داد و پایتخت خود را در تیسفون شهر

داستان کنونی که شهر رصد در آنجا، خوانده می‌شد قرار داد. قسمت غربی ایران هنوز در تصرف سلوکیان بود.

صدر دوم اول - از شاهان بزرگ اشکانی و نخستین شاهان این خاندان بود. صدر دوم اشکانی دیگر ایران را که تا آن زمان زیر دست سلوکیان بودند باز دست خاندان اصلی خود درآورد و می‌شدند به دولت اشکانی پیوست و بدین‌سان سلوکی را اسیر کرده و به زندان انداخت. در زمان او آذربایجان و فارس و خوزستان و بابل و قسمتی از شمال هند باز به شاهنشاهی ایران پیوست. صدر دوم نخستین بار بر تمام خاندان اشکانی عنوان شاهنشاه اختیار کرد.

فرهاد دوم - که اشک هفتم بود باز ناچار شد که با شاه سلوکی جنگ کند

و آنتیوکوس سلوکی با سپاه بزرگی به ایران تاخت. فرهاد در نخستین جنگ شکست خورد و آنتیوکوس دیگر دست سلوکی را یکسره از ایران کوتاه کرد.

هجوم سکاها - یکی از اقوام ایرانی که در مشرق دریای خزر سکونت داشتند سکاها بودند. در زمان هخامنشیان این طایفه نیز زیر فرمان شاهنشاه ایران می‌زیستند و ولایت ایشان جزء کشور ایران بود.

در زمان اشکانیان اقوام زرد پوست بیابان گرد که در جنوب سیبری می‌زیستند به کشور چین تاخت و تاز می‌کردند و به مشرق خاندان و بر اثر فشار ایشان سکاها از جای خود کنده شده به کشورهای پارت با تصرف رفتند. فرهاد دوم چون از زور خود با سلوکیان آسوده شد به جلوگیری سکاها پرداخت. تا این زمان بیگانه شد و سکاها به افغانستان امروزی و سیستان که در آن

سوار ایرانی و سوار تیرانداز سکا در حال جنگ هستند.

زمان زنگنه نامیده می‌شد فرود آمدند. از آن پس ولایت زنگنه به نام این طایفه سکستان خوانده شد و بعد این کلمه به سیستان تبدیل یافت.

پس از این تاریخ دولت‌های ایران همیشه گرفتار زد و خورد با ترکان و وحشی بیابانگرد بودند که از شمال شرقی به ایران می‌تاختند و شهرها را غارت می‌کردند. ناصریت تاریخی ایران که کانون تمدن و فرهنگ جهان از آسیب وحشیان آسیای شمالی و شمال شرقی بود، همواره دشوار است.

مهرداد دوم، که نسبش به این خاندان بود، سکستان را به جای خود نشاند و بر بیابانگردان شمالی نیز پیروز شد چنانکه تا مدتی دراز دیگر از تاختن و تاراج شهرهای مرزی ایران دست برداشتند.

اما در این زمان حریف و دشمن دیگری برای ایران پیدا شد و آن دولت روم بود که تا چندین قرن با کشور ایران زد و خورد می‌کرد.

کشور روم، در شبه جزیره ایتالیا، از قلعه‌های کهن شهری برپا شده بود که روم خوانده می‌شد و مردم بومی آن که از طوایف گوناگون فراهم آمده بودند در آن شهر دولتی برپا کرده بودند.

به تدریج مردمی از یونانیان به آن سرزمین کوچیدند و با ساکنان آنجا آمیختند و تمدن و فرهنگی بنیاد کردند. دولت روم کم کم وسعت یافت و به سوی مغرب و شمال رو به گسترش نهاد. پس میان جماعت نشین‌های قبیله‌ای که شهرهای بزرگ شمال را بنا کرده بودند و قدرت فرمانروایی داشتند با دولت روم جنگهایی درگرفت که مدتها طول کشید و به پیروزی روم انجامید.

از هشت قرن پیش از هجرت سپاهیان روم رو به شرق نهادند و با یونانیانی که در کشورهای مقدونیه فرمانروایی می‌کردند به پیکار پرداختند و سرانجام به سرزمین

یونان و کشور مصر را که در دست بازماندگان یکی از سرداران اسکندر بود به دولت روم پیوستند. آنگاه رومیان به آسیا دست اندازی کردند و میان ایشان با شاهان سلوکی که فرمانروایی را نه شده بودند تا هنوز آسیای صغیر و شام و فلسطین را نگاه داشت و دست داشتند زد و خورد درگرفت.

سرانجام سلوکیان که از دو سو مورد حمله بودند بر افتادند و رومیان مغرب آنها را به تصرف خود درآوردند و با دولت اشکانی همسایه شدند.

نخستین رابطه دولت روم با ایران در زمان مهرداد دوم اشکانی ایجاد شد. در این زمان شاهنشاه ایران برای نشین چهار صغیری نزد سولا، که از جانب دولت روم به آسیای صغیر آمده بود، فرستاد.

ارمنستان - شاید در جهان تاریخ که اقوام ایرانی از شمال به سرزمین ایران می آمدند قوم دیگری که با ایشان هم نژاد بودند و دسته کوچ از آن سرزمینی که از آن شمال و شمال غربی آذربایجان است به جلگه رسیده و دولتی را که راه دیگر بودند و از مدتها پیشتر در آنجا اقامت داشتند برانداختند.

این قوم را از منشی می نامند و سرزمین مزبور به نام ایشان ارمنستان نامیده می شود.

در دوره هخامنشیان ارمنستان یکی از شهرهای ایران بود و پس از ایشان، سلوکیان، بر آن فرمانروا شدند. چون صدر و اشکانی، شاه سلوکی را از صدر و ایران راند، ارمنیان نیز آزاد شدند و یکی از شاهزادگان اشکانی را به شاهی پذیرفتند. از آن پس این خاندان که دست نشانده و فرمان پذیر شاهنشاهان اشکانی بودند بر ارمنستان فرمانروائی می کردند.

پس از آنکه دولت روم بر مغرب آسیا استیلا یافت، ارمنستان میان دو دولت نیرومند ایران و روم فاصله شد و بر سر آن کشمکش درگرفت و این حال تا چند قرن دوام یافت.

کاسهٔ نقره‌ی دورهٔ اشکانی

آزو و کراسوس - سیزدهمین پادشاه اشکانی آزو نام داشت. در این زمان دولت روم به فرمانروایی سه تن اداره می‌شد که کارهای کشور را میان خود تقسیم کرده بودند. یکی از ایشان که نامش «کراسوس» بود حکمرانی شام و متصرفات روم را در آسیای غربی به عهده گرفت. می‌خواست ایران و هند را نیز به دارایی‌های تاج خود بیفزاید. کراسوس با سپاهیان بسیار به جنگ ایران آمد و پادشاه ارمنستان را هم با خود همدست کرد.

آزو نیروی پیش کراسوس فرستاد و پیغام داد که بهتر است دست از جنگ بردارد و راه آشتی پیش بگیرد. کراسوس که به نیروی خود می‌بالید پاسخ داد که جواب شاه اشکانی را در پایتخت او خواهم داد. و فرامانش این بود که چون سپاه ایران را شکست دادم و پایتخت را گرفتم پادشاه را محکم خواهم کرد. فرستادهٔ شاهنشاه اشکانی کف دست خود را به روی خود پیش نشان داد و گفت: «اگر اینجا موی می‌بینی پایتخت ما را هم خواهی دید».

پس جنگ درگرفت. آزو نخست به ارمنستان شتافت تا لشکر را که پادشاه آن سرزمین را به میان یاری کند. آنگاه یکی از سرداران بزرگ خود را که «سورنا» نام داشت با سواران پارتی که در تاختن و تیراندازی مشهور جهان بودند به سوی میان فرستاد تا با سپاه کراسوس پیکار کند. جنگ سختی درگرفت و سرانجام رومیان شکست یافتند و کراسوس و پسرش هر دو کشته شدند و از سپاهیان روم آنچه کشته یا اسیر نشده بود رو به گریز نهادند.

این شکست بسیار مهم بود و راه کشورگشایی رومیان را از جانب سرزمین ایران بست.

پرسش:

۱. پادشاه کیست و در کجا سکنی داشتند؟
۲. نخستین کسی که بر یونانیان سلوکی شوریده و ایشان را شکست داد که بود؟
۳. چرا خاندان شاهی پارتی را اشکانیان می‌خوانند؟
۴. کدام شاه اشکانی بود که شاه سلوکی را اسیر کرد و خود را شاهنشاه خواند؟
۵. تخت را که بودند و کجا می‌ایران سکنی شدند؟
۶. کشتن روم کدام جنگ‌ها بود و چه رابطه‌ای با ایران داشت و روم چه پادشاه آغاز شد؟
۷. در زمان کدام پادشاه خاندان اشکانی بر آن فرمانروایی می‌کردند.
۸. فرستادهٔ آزو به کراسوس چه جواب داد؟

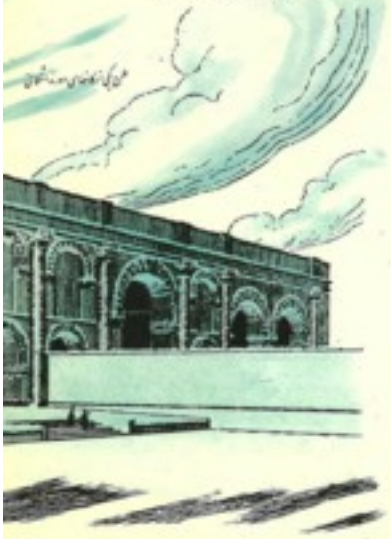

طاق کسرای ساسانی

فرهاد چهارم - پسر اردوان پس از او به تخت نشست . در زمان او مارکوس انتونیوس ، یکی از سه فرمانروای روم به جنگ ایران آمد و با شاه ارمنستان دوست شد و به آذربایجان تاخت . اما سپاهیان اشکانی او را سخت شکست دادند چنانکه روبه گریز نهاد و قسمت بزرگی از لشکریان او تلف شدند

در این جنگ تیراندازان ایرانی چنان روحیهٔ رومیان را به هراس انداختند که هنرنمائی ایشان در جهان آن روزگار مثل شد .

انتونیوس دوسال بعد با سپاهیان فراوان گرد آورد و خواست شکست خود را جبران کند . اما باز ناکام شد و چنان شکستی خورد که تا یک قرن دیگر رومیان اندیشهٔ تجاوز به ایران را از سر بیرون کردند .

تولد عیسی مسیح - دوسال پس از مرگ فرهاد چهارم ، عیسی پیغمبر

جامهٔ مردان پارتی

جامهٔ زنان پارتی

مسیحیان متولد شد . دین عیسی که نخست شمار پیروانش بسیار کم بود ، بعدها در میان یونانیان و رومیان و بعد کشورهای اروپا رواج یافت و این سبب اکنون بر کشورهای اروپا و امریکا و بعضی از کشورهای آسیائی که پیرو عیسی مسیح هستند تاریخ ، از سال تولد حضرت عیسی حساب می کنند و بنابراین آنچه پیش از آن رخ داده است نیز به نسبت آن سال با قید « پیش از میلاد » یعنی پیشتر از سال زادن عیسی به شمار می آورند . و بیشتر کشورهای جهان اکنون سال میلادی معمول است و اصطلاح « قرن بیستم » یعنی بیستمین قرنی که از تولد عیسی گذشته است .

تولد عیسی ۶۲۲ سال پیش از هجرت پیغمبر اسلام بود که مبدأ تاریخ ، در بعضی از مسلمانان جهان است .

زد و خورد بر سر ارمنستان - از تاریخ شاهان اشکانی آگاهی ما بسیار کم است و آنچه در دست داریم داستان جنگها و زد و خوردهائیست که با کشور روم کرده اند . بیشترین کشمکش از آن جهت بود که رومیان می خواستند بگاه فرمانروائی جهان باشند و چون آسیای صغیر و شام و فلسطین را گرفتند ، با کشور ایران همسایه

قاب کوزه

سر یک مرد پارتی

سر یک زن پارتی

مجسمه‌ای از گل پخته

شد و بود و می‌کوشیدند که این سد را نیز از میان بردارند و بر قلمروهای دیگر تسلط و تصرف خود درآورند.

بهانهٔ جنگ میان دو کشور، بیشتر سرزمین ارمنستان بود که از دیرباز زیر فرمان شاهنشاه ایران اداره می‌شد. شاهان ارمنستان که بعضی از ایشان از خاندان اشکانی بودند دست نشاندهٔ ایران شمرده می‌شدند. تا در میان کاهی شاهان آن سرزمین را به سرپیچی برمی‌انگیختند و گاهی به آنجا لشکر می‌کشیدند تا فرمانروا یا شاهی از جانب خود بر مردم آنجا بگمارند.

شاهان اشکانی هرگز نمی‌خواستند ارمنستان از ایران جدا شود و پایگاه دولت روم برای تاخت و تاز به ایران باشد. به این سبب همیشه می‌کوشیدند تا دست روم را از ارمنستان کوتاه کنند و بر سر این کار جنگ میان دو کشور درمی‌گرفت.

در وقایع مهم دورهٔ شاهان اشکانی، یکی هجوم و حملهٔ تراژان قیصر روم بود. این شخص در جنگ و جنایت پادشاه ارمنستان را که از خاندان اشکانی و دست نشاندهٔ ایران بود کشت و سپس به شهرستان‌های غربی ایران تاخت و تاز کرد.

پادشاه اشکانی در این زمان، خسرو، نام داشت که از پیش تراژان عقب نشینی کرد، اما شهرستان‌های غربی ایران زیر فرمان قیصر رفتند و دو سرانجام ناچار شد که بازگردد (۱۱۵ پیش از هجرت).

نبرد و جنایت دیگری نیز از جانب رومیان در آخر دورهٔ اشکانی انجام گرفت، و آن این بود که کاراکالا، قیصر روم خواست، آخرین شاه این خاندان را بکشد و کشور ایران را زیر فرمان بیاورد. برای رسیدن به این منظور نامه‌ای به اردوان نوشت و دختر او را خواستگاری کرد. اردوان پاسخ داد که باید خود قیصر بیاید و عروس را ببرد. کاراکالا با سپاهیان خود به نزدیکی مرز ایران آمد و جشنی برای عروسی برپا کرد و چون اردوان با سردار این و درباریان خود به آن مجلس رفت قیصر خائن ناگهان با سربازان خود بر ایشان تاخت. خود اردوان توانست بگریزد، اما بسیاری از سرداران ایرانی کشته شدند.

اردوان چون جان به در برد لشکریان بسیار گرد آورد و به جنگ رومیان شتافت، اما در همین وقت کاراکالای خائن در نزدیکی حران کشته شده بود. اردوان با جانشین او پیکار کرد و رومیان سخت شکست یافتند و خواهش آشتی کردند، و پذیرفتند که از مرزهای ایران دور شوند و هیچ جنگی فراهم نیاورند.

پایان خاندان اشکانی - در سالهای آخر شاهی اشکانیان به سبب زد و خوردهای داخلی و جنگهای پیاپی با رومیان دستگاه این خاندان بسیار سست شده و شیرازهٔ کارها از هم گسیخته بود. فرمانروایان محلی بر مردم ستم می‌کردند

و گوش به فرمان شاه نمی‌دادند.

ایرانیان از آشفتگی و ناتوانی کشور ناخرسند بودند و آرزو می‌کردند که باز مانند دوران هخامنشی کشوری آراسته و نیرومند داشته باشند. به این سبب چون پادشاه فارس که اردشیر نام داشت سر بلند کرد و بر شاهنشاه اشکانی شورید همه او را از جان و دل به شاهنشاهی پذیرفتند.

اردشیر پس از آنکه کرمان و خوزستان را به فرمانروایی خود افزود و پیروزی‌هایی که شهری در خوزستان بود با اردوان پنجم اشکانی جنگ کرد. اردوان در این جنگ کشته شد و خاندان شاهنشاهی او پس از ۴۷۰ سال به انقاد، کشته شدن اردوان در سال ۲۲۷ پیش از هجرت بود.

اردشیر از آن پس به شاهی نشست و خاندان شاهنشاهی ساسانی را بنیاد گذاشت که بیش از چهار قرن بر ایران فرمانروا بودند.

پرسش‌ها:

۱. نام کسی را بنویس که بود و نشان داد که هم شاه اشکانی بر ایران نیست؟
۲. عیسی مسیح که بود و چه زمانی به دنیا آمد؟
۳. تولد حضرت عیسی به چه تاریخی است؟
۴. زادگاه ایران در هم شیر بسته که هم نشان بود؟
۵. کاکاوک بود و چه خیالاتی در سر داشت و چه کسی بود؟
۶. چه شد که خاندان شاهنشاهی اشکانی بر افتاد؟

نمایندگان شاهنشاهی با فرستادگان از سرزمین گفتگو می‌کنند.

پیکری از اشکانیان باقی‌مانده از دوره اشکانی

تمدن اشکانی

پایتخت اشکانی. اشکانیان نخست پایتخت خود را در شهری نزدیک دامغان قرار داده بودند که به «شهر صد دروازه» معروف بود. اما بعد چون پیوسته با سلوکیان و بعد با رومیان در جنگ بودند، شهر تیسفون را در کنار رود دجله و نزدیک شهر سلوکیه که یونانی‌نشین و از مراکز سلوکیان بود ساختند و آن را پایتخت کردند. شهر تیسفون چندین قرن بعد از انقراض اشکانیان نیز پایتخت داشت و پایتخت بود و بغداد که اکنون پایتخت عراق است یکی از آبادیهای نزدیک آن بشمار می‌رفت.

سازمان کشوری. مردمان اشکانیان کشور ایران را چندین «ولایت» تقسیم شده بود. هر ولایت شاهی داشت که از طرف اشکانیان کرسی شاهی آن ولایت بود. اشکانیان چون کشوری را فتح می‌کردند گاهی همان پادشاهش را به فرمانروایی می‌گماشتند تا دست‌نشانده شاهنشاه باشد و باج یعنی مالیات ولایت را هر سال به خزانه مرکزی بفرستد. گاهی هم کس دیگری از جانب خود به شاهی آن ولایت تعیین می‌کردند.

دوست یونان. هنگامی که اشکانیان روی کار آمدند هنوز کشور ایران زیر فرمان سلوکیان یونانی بود و گروههای بسیار از یونانیان در این سرزمین شهرهایی برای خود ساخته بودند که از جمله آنها سلوکیه و کنار رود دجله بود. اشکانیان، هم از آنجا که خود ایرانی داشتند و پایبند عقاید دینی و مهربانی و احترام رفتار می‌کردند، و هم برای اینکه این یونانیان را رام کنند و نگذارند که شهرهایشان یونانی بمانند سلوکیان بر عقیده ایشان را گرفتند خود را به زبان یونانی فیل‌هلن، خواندند که یعنی «دوست یونان» است. این لقب به زبان و فرهنگ یونانی روی نگرانی بعضی از شاهان اشکانی نیز نوشته شده است.

دستگاه فرمانروایی. دولت اشکانی شاهنشاهی و بالاترین مقام کشور را داشت و هر ولایت از آن شاه اشکانی بود. این مقام ارثی بود و یعنی از پدر به فرزند می‌رسید.

دو مجلس نیز داشتند. یکی مجلس خانواده شاهی که بزرگ‌ترین خاندان اشکانی چون به سن بلوغ می‌رسیدند در این مجلس شرکت می‌کردند. دیگر مجلس بزرگان که از رهبران کار آزموده کشور و پیشوایان دینی فراهم می‌شد. این دو مجلس را «مجلس مهستان» می‌گفتند.

چون شاهی درمی گذشت، مجلس منشیان جانشین او را از میان فرزندانش یا افراد دیگر خاندان برمی گزیدند. آنگاه سپاه و کشوری شاهی را بر سر راه می گذاشت.

دین - پارتیان تحت تأثیر آیین کهن، آریایی و بومی ایرانی باستان می زیستند، به سبب آمیختن با تنگ ها که قوم دیگری از ایرانیان بودند بعضی از عقاید ایشان را نیز آموخته بودند.

چون سلوکیان را از ایران فرار آوردند و با ماد و پارس ساختند شدند عقاید ایشان را نیز کسب کردند. پرستش خدایان باستان ایرانی، مانند میترا، یا مهر و آناهیت، یا ناهید، نیز میان ایشان معمول بود. در میانه های دوره اشکانی دین زرتشت در بخش ایران رواج یافت و به این سبب بعضی از شاهان آن خاندان به این آیین علاقه بسیار نشان دادند.

بلاش کبیر یکی از شاهان بزرگ اشکانی بود فرمان داد تا کتاب اوستا را که پراکنده شده بود فراهم بیاورند.

فرمانروایان هم دانسته حاشیه نشینان مردمان را در دین و آیین خود آزاد می گذاشتند. به این سبب در دوره ایشان در بعضی شهرهای یونانی نشین ایران آیین یونانی رواج داشت و بعضی که دین بودایی رونق یافت. بعضی از شهرهای مغرب که اکنون در کشور عراق است مرکز یهودیان و دین مسیح شد.

زبان و خط - زبان پارتیها یکی از زبانهای ایرانی بود که به پهلوی معروف است. گونه پهلوی صورتی دیگر از زبان گویش پارتی است. این زبان با پارسی باستان که زبان شاهنشاهان هخامنشی بود از یک ریشه بوده است.

زبان پهلوی اشکانی را با خطی می نوشتند که آن نیز، خط پهلوی خوانده می شود. این خط از راست به چپ نوشته می شد.

نمونه ای از نگارش های پهلوی اشکانی اینست.

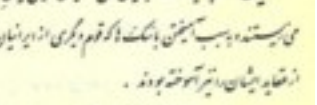

زندگی و پرورش - به جوانان پارتی پیش از همه چیز سواری و تیراندازی می آموختند. پارتی ها در این فنون چنان استاد و ورزیده بودند که در جهان آن روز نمونه و مثل شمرده می شدند. در دوره خردی پیاپی که میان اشکانیان با سلوکیان و رومیان روی می داد همیشه چابکی و استادی سواران پارتی بود که موجب پیروزی ایرانیان می شد.

اشکانیان یکی از کارهایی که می بود که جوانان می بایست بیاموزند. جامه مردان پارتی قبایی بلند و گشاد بود با شلواری فراخ. تن و بینی یکای کلاه دار سر می بستند تا هنگام تاخت و تاز، موی سرشان پریشان نشود. زلف و گیسو را بلند می گذاشتند و موی پیش را حلقه حلقه می کردند. گاهی تیر پیش را می تراشیدند.

سلاح ایشان کمانهای محکم بود با شمشیری که حمایل می کردند. چند مردان خنجری راست و پهن به کمر می بستند. سواران جنگی زره می پوشیدند و خودی نوک تیز بر سر می گذاشتند و نیزه های نیز در دست داشتند.

پرسش:

۱. پایتخت اشکانیان که مرکز شهرها بود؟
۲. دوره اشکانی از چه زمان آغاز می شد؟
۳. چرا اشکانیان خود را دوست یونان می خواندند؟
۴. رختشان به کدام الهی می گفتند؟
۵. پارتی ها چه دینی داشتند؟
۶. زبان پهلوی چه زبانی است و از چه خطی می نوشتند؟
۷. جوانان پارتی چه می آموختند و جامه مردان این طایفه چگونه بود؟

شاهنشاهی ساسانی

در دوره اشکانیان کشور پهناور ایران به چندین ولایت تقسیم شده بود و شهرداران شهربانی داشتند که زیر دستشان بودند یعنی به کارهای کشوری رسیدگی می‌کردند و تنها هر سال باج یعنی مالیاتی به خزانه شاهنشاهی اشکانی می‌فرستادند و چون جنگی با دشمن بیگانه پیش می‌آمد سپاهیانی فراهم می‌کردند که به فرمان شاهنشاه به جنگ می‌رفت.

در فارس که یکی از استانهای ایران بود چند سلسله شهرداران محلی فرمانروا بودند. در شهر استخر آتشکده بزرگی بود و مردی از آزادگان پارسی که ساسان نام داشت نگهبان آن پرستشگاه بود.

ساسان دختر یکی از شهرداران محلی فارس را گرفت و پسری از او به وجود آمد که نامش را بابک گذاشتند. چون بابک بزرگ شد پادشاه فارس او را به حکومت یکی از شهرهای آن استان گماشت. بابک چند پسر داشت. یکی از ایشان را که نامش اردشیر بود به حکومت دارابگرد برگماشت.

اردشیر که مردی بلندهمت و دلاور بود به این شغل کوچک خرسند نشد. نخست شهرهای کوچک فارس را یک یک به جنگ فرمانروایان محلی بیرون آورد. سپس پادشاه کرمان را کشت و آن استان را نیز به پادشاهی خود افزود و پسر خود را در آنجا حاکم کرد. آنگاه با پادشاه اصفهان جنگ کرد و آن سرزمین نیز زیر فرمان خود درآورد.

اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی از این سرکشی اردشیر خشمناک شد و به پادشاه اهواز فرمان داد که او را دستگیر کند و دست و پا بسته به پایتخت که تیسفون بود بفرستد. اما اردشیر پیشدستی کرد و پادشاه اهواز را کشت و سرانجام میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی در دشت هرمزدگان نبرد سختی درگرفت و شاهنشاه اشکانی در این پیکار کشته شد. اردشیر شهر تیسفون را تسخیر کرد و جانشین اشکانیان شد و خاندان شاهنشاهی خود را که نام پدربزرگش «ساسان» خوانده می‌شد بنیاد کرد. جنگ اردشیر و اردوان در ۲۲۴ سال پیش از هجرت روی داد. اردشیر را نام پیش از یک اردشیر بابکان می‌نامند.

اردشیر بابکان

اردشیر پس از آنکه خاندان اشکانی را از میان برداشت، عزم کرد که اهورا برپا کند و ایران را که هم بیاورد و یگانگی و نظمی در کشور ایجاد کند. پس با

نقش سکه اردشیر

دیگر را نیز در قلمرو شاهنشاهی خود به یک چشم می‌گریستند. اردشیر بنای دولت خود را بر تقویت آداب و رسوم قبل از زمان گذاشت و دین زرتشت را نیز چون آیین رسمی کشور قرار داد.

ساسانیان خود را از نژاد شاهنشاهان هخامنشی می‌دانستند و لقب خود را به اردشیر دراز دست می‌رسانیدند و به این سبب شاهنشاهی ایران را میراث خاندان خود می‌شمردند. لقب شاهان ساسانی «مزداپرست شاهنشاه ایران و انیران» بود و کلمهٔ انیران یعنی بیرون از ایران و آنچه جزء ایران است.

از این جا معلوم می‌شود که ایشان ایران و ایرانی را از غیر آن مشخص و ممتاز می‌دانستند.

روی کار آمدن خاندان ساسانی تجدید استقلال و بخشش فی ایرانیان بود که پس از چند قرن بی‌سرپرستی و نیرومندی شاهنشاهی هخامنشی از یاد نبرده و همواره آماده بودند که به نیروی کوشش آن بزرگی و قدرت را از نو به دست بیاورند.

شاپور اول

چون اردشیر درگذشت، پسرش شاپور در سال ۲۴۱ پیش از هجرت بر تخت شاهی نشست. در زمان او دولت ارمنستان و اعراب شورش کردند. شاپور شورش ارمنستان را فرو نشانید. اما عرب را بیم‌ناک داشت و تسخیر آن دشوار بود.

دختر خائن - در این میان دختر پادشاه عرب که دل باخته شاپور بود به امید آنکه شاپور او را به زنی بگیرد شهر را به ایرانیان تسلیم کرد و به دستور او کشتی او را شاپور پس از تسخیر شهر فرمان داد تا آن دختر را که به پدر خود خیانت کرده بود به سزا برسانند.

جنگ با روم - در زمان شاپور باز میان ایران و روم جنگ درگرفت. شاپور به متصرفات روم تاخت و شهر انتاکیه را که در کنار دریای روم بود در میان گرفت. قیصر روم که در این زمان والریانوس نام داشت به نبرد شاپور آمد. سپاهیان ایران با تدبیر جنگی رومیان را در میان گرفتند و خود قیصر را گرفتار کردند.

شاپور یکی از مردم انتاکیه را به امپراطوری روم گماشت و والریانوس را که هنوز بود و او را در کرمان پیش امپراطور بیدادگر برده بود به این مقام نشاند.

این پیروزی نمایان شاهنشاه ایران را در چشم همه مردم جهان بسیار بزرگ کرد و مرزهای ایران را به دریای روم رسانید.

آبادانی کشور - شاپور پس از آنکه از جانب روم آسوده خاطر شد به آباد کردن کشور پرداخت. از جمله کارهای او که هنوز نشانه‌های آن برجاست سد بزرگی است که در شوشتر روی رود کارون بسته است.

شهرهای بزرگ و آباد نیز به فرمان او ساخته شد که از آن میان یکی شهر شاپور در نزدیکی کازرون فارس است. دیگر جندی شاپور در خوزستان میان شوشتر و دزفول که تا چند قرن بعد آباد بود و مرکز دانش پزشکی شمرده می‌شد و بیمارستان آن در جهان شهرت داشت. بنیاد شهر نیشابور در خراسان نیز به شاپور نسبت داده شده است.

پیکر این شاهنشاه بزرگوار را در غار بزرگی که نزدیک کازرون است از سنگ تراشیده بودند. این پیکر که هفت متر بلندی آن است هنوز نشکسته و افتاده بود و در این سالها آنرا دوباره برپا کرده‌اند.

مانی. در زمان شاهنشاهی شاپور اول مردی که مانی نام داشت ادعای پیغمبری کرده و دین نوی آورد. مانی برای آنکه بر مردم دستورها و اندیشه‌های دانایی آسمانی دریابند در کتاب خود نقاشی‌های زیبا کرده بود. نام این کتاب ارژنگ بود.

شاپور نخست مانی را گرامی داشت. اما پس از چندی برای آنکه دین نو مایه آشوبی در کشور نشود او را از ایران بیرون کرد.

دین مانی در بین آسیا و اروپا منتشر شد و از بیابانهای سیبری گرفته تا جنوب فرانسه بدو جا پیروان فراوان پیدا کرد. اما بعدها در مقابل رواج دین اسلام و آسیا و دین مسیح در اروپا آئین مانی از میان رفت.

جانشینان شاپور

جانشینان شاپور شاهان لایقی نبودند و دوران شاهنشاهی پسرشان نیز کوتاه بود. هفتمین شاه ساسانی نرسی نام داشت. در زمان او رومیان برای پیروزی‌های پیش به ایران تاختند. نرسی در جنگ با آنها بر داشت و شکست یافت. ناچار با رومیان پیمان صلح بست و قسمتی از متصرفات ایران را به کشور روم واگذاشت. تا از شرم این شکست ناچار از تخت و تاج چشم پوشید و پس از چندی از این غم جان سپرد.

پرسش:

۱. پدر شاپور چه نام داشت و چه کاره بود؟
۲. چرا نگارنده شاهنامه شاپور را ساسانی می‌خواند؟
۳. چرا میان شاپور و قیصر روم جنگ درگرفت و سرانجام این جنگ چه شد؟
۴. شاپور برای نگهداری و آسایش ایران چه کارهائی انجام داد؟
۵. چگونه شاپور توانست شهر نصیبین را بگیرد؟
۶. در زمان کدام پادشاه ایران در زمان شاپور اول مانی ظهور کرد؟
۷. کدام قیصر روم بود که اسیر ایرانیان شد؟
۸. شاپور برای آبادانی کشور چه کرد؟
۹. مانی که بود و چه چیزی داشت؟

شاپور دوم

شاپور دوم که همین شاه ساسانی است از بزرگترین مردان تاریخ ایران است. هنگامی که پدرش هرمز دوم درگذشت شاپور هنوز به دنیا نیامده بود و چون از شاهزادگان ساسانی کسی نبود که بر تخت بنشیند بزرگان ایران تاج شاهی را در خوابگاه شبانه مادر شاپور آویختند و کودک او را پیش از زادن شاه خواندند. شاپور چون شانزده سال شد اختیار کار را به دست گرفت.

سرکوبی عربها - در دوران کودکی او وضع کشور پریشان شده بود. عربها غالباً به شهرهای ایران دستبرد می‌زدند و گاهی شهر تیسفون پایتخت کشور هم در خطری افتاد.

شاپور همینکه به شاهی نشست تخت کشتی ثابتی آماده کرد و به خلیج فارس انداخت و عربها را سرکوبی سخت کرد چنانکه دیگر تا چند قرن فتنه و آشوب در ایشان فرو نشست.

عیسوی شدن روم - تا این زمان رومیان بت‌پرست بودند. یعنی: خدایان بسیار عقیده داشتند و پیکر خدایان خود را از سنگ می‌تراشیدند و در پرستشگاهها و نمازگاه‌ها می‌گذاشته می‌پرستیدند. در این زمان از توجه عیسی مسیح قرن گذشته بود و آیین او کم کم در همه جا و خاصه در کشور روم رواج داشت. اما امپراطوران و دیانیان که بت‌پرست بودند عیسویان را با شکنجه‌های سخت می‌کشتند.

در زمان شاپور دوم امپراطور روم کنستانتین قسطنطین بود به دین عیسی گروید و فرمان داد که همه رومیان این دین را بپذیرند و پیشوایان عیسویان را در آسیا و اروپا و ایران تیر بر خود گرفت.

در همین اوقات پادشاه ارمنستان هم که تیرداد نام داشت ناگاه دین عیسویان بود به دین عیسی درآمد، و همه مردم ارمنستان را واداشت که عیسوی شوند و برای این کار به مردم سخت گرفت.

در این زمان میان ایران و روم، که گذشته از مناسبت سیاسی اختلاف دینی هم به وجود آمده و گروهی از آسوریان تابع ایران و بعضی از خود ایرانیان که عیسوی شده بودند به سبب همین کارهای تخت دست رومیان می‌شدند و از طرف دولت ایران دچار شکنجه و زجر و خواری می‌گردید.

سرکوبی خیونان - خیونان اقوامی از تراوه بودند که در آسیای مرکزی سکونت داشتند. این قوم بیابانگرد و وحشی خونخوار پیوسته به مرزهای ایران می‌تاختند و کشتار و غارت می‌کردند و برای ایرانیان طاقت‌فرسا شده بودند.

شاپور دوم برای آنکه مشرق ایران را از آسیب این وحشیان ثابت بدهد چنگ ایشان هفت و هشت سال با خیونان زد و خورد کرد و سرانجام بر این طایفه را گوشمالی سخت داد چنانکه گروهی از ایشان جزو لشکریان شاپور شدند و دیگر تا

از تاخت و تاز به ایران روگردان بودند.

جنگ با روم. - جنگ شاپور از جانب مشرق ایران آسوده شده خواست

شاپور با سواران خود که بر اسب سوار می‌شدند و جنگ را نیز می‌کردند به نبرد می‌رفت.

و ایالتهای ایران را که رومیان و شامیان نیز از این کشور گرفته بودند پس بگیرد.

جنگ شاپور با رومیان چهارده سال طول کشید. سرانجام امپراطور روم که ویالیانوس نام داشت به دست یکی از سربازان ایرانی کشته شد

و جانشین او با پیشنهاد از جنگ شاپور گریخت و به شرطهای ایران برای صلح تن در داد. با این صلح رومیان پنج ولایتی را که از ایران گرفته بودند پس دادند و دو شهر نصیبین و سنجار هم جزء ایران شد و رومیان از قسمت شرقی بین‌النهرین بیرون رفتند و پذیرفتند که دیگر در ارمنستان دخالت نکنند.

گرفتن ارمنستان به دست سپاهیان ایران کمبانی کوهستان قفقاز را از تاخت و تاز وحشیان برخهد و داشتند قرار شد امپراطور روم سالانه مبلغی برای شرکت در خرج این پادگان به شاهنشاه ایران بپردازد.

شاپور دوم از بزرگترین شاهان ایران بود و به این سبب او را شاپور بزرگ می‌خواندند. دوران سلطنت او هفتاد سال طول کشید. پیروزی او در سرکوبی خیونان، ایران را از تاخت و تاز این وحشیان آسوده کرد و کامیابیهائی که در جنگ با رومیان به دست آورد سبب شد که شهرهای از دست رفته به ایران بازگردد. مقام شاهنشاهی ایران بر اثر این پیروزیها و جهان آن روزگار بسیار بلند شد. در دوران او ایران نفوذ فراوان یافت و اهمیت مسیحیان برقرار گردید. مرگ او در سال ۳۷۲ پیش از هجرت بود.

شاپور بزرگ به آبادی کشور نیز رغبت داشت و شهر شاپور را رونق داد.

تجزیه دولت روم. - دنباله بهرام چهارم امپراطور روم که تئودوسیوس نام داشت کشور خود را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد. پایتخت روم شرقی شهر قسطنطنیه شد که اکنون استانبول خوانده می‌شود و پایتخت روم غربی همان شهر روم بود.

از این پس هر جا که از روم در تاریخ ایران گفتگو می‌شود مراد از آن همین کشور روم شرقی است. تا دولت روم غربی پس از چندی به دست قبیله‌های نیمه وحشی گوت که به شهر روم تاختند برافتاد و از میان رفت.

یزدگرد اول - پسر شاپور دوم شاهی جوانمرد و مهربان بود. چون نوه‌ی او در دولت ساسانی بیش از اندازه تیره‌بخت شده بودند و به مردم ایران ستم می‌کردند یزدگرد بر ایشان سخت گرفت. به این سبب ایشان با او دشمن شدند و لقب «بزهگار» یعنی «گناهکار» به او دادند.

در این زمان کشور روم بسیار ناتوان شده بود و یزدگرد می‌توانست به آسیای صغیر و شام را از ایشان بگیرد. اما این شاهنشاه دادگر و مهربان هیچ برگشتار و کشورگشائی دل نبود و با رومیان روابط دوستانه داشت.

رفتار او با فرزند امپراطور روم نمونه‌ی جوانمردی ایرانیانست.

آرکادیوس، امپراطور روم هنگامی مرگ خود را نزدیک می‌دید و پسری خردسال داشت که می‌ترسید پس از مرگش درباریان شورش کنند و او را از میان بردارند. پس فرزند خود را به شاهنشاه ایران سپرد. یزدگرد مردی دانشمند را به تربیت فرزند امپراطور مأمور کرد و به همه‌ی بزرگان روم که به دستار خوانده می‌شد اعلام داشت که اگر کسی با پسر امپراطور دشمنی کند دشمن شاهنشاه ایران شمرده خواهد شد.

این پسر که «تئودوسیوس» نام داشت چون بزرگ شد به تخت امپراطوری روم نشست و یزدگرد همیشه از او پشتیبانی کرده و نگذارده بود هیچ اتفاقی میان ایران و روم بیفتد. سزاوار است که او را یزدگرد بزرگوار بخوانیم.

تئودوسیوس سفیرانی نزد یزدگرد فرستاده و خواهش کرد که مسیحیان ایران را در پناه خود بگیرد و نگذارد کسی به ایشان ستمی بکند. یزدگرد پاسخ داد که رعایای ایران به هر مذهب باشند فرزند او و در پناه او هستند و فرمان داد که عیسویان را در ساختن کلیساها و اجرای آئین مذهبی خود آزاد بگذارند.

سرانجام یزدگرد در شکارگاه از گلو اسبی جان سپرد. مرگ او ۱۰ سال پیش از هجرت بود.

هجوم هیتالیان - هنگامی بهرام پنجم با طایفه بزرگی از تورانیان از آسیا که با خیونان هم نژاد بودند به ایران هجوم آوردند. این طایفه معروف بودند. تاخت و تاز این وحشیان در شرق و شمال شرقی ایران وحشت عظیمی ایجاد کرد.

چون خبر این هجوم و قتل‌عام به بهرام رسید بجای آنکه لشکر بزرگی فراهم کرده به جانب شکار رود به آذربایجان گذاشت و از میان راه برگشته بسوی خراسان رفت. بهرام شبها با سپاه خود پیش می‌رفت و به این سبب توانست آنچه کمان می‌رفت خود را به مرزهای خراسان رساند و شبانه بر سر دشمن حمله‌ور شد و غارتگر تاخت و چنان شکستی به ایشان داد که روبه‌گریز نهادند. خان بزرگ فرمانروای هیتالیان در این جنگ کشته شد و تاج او را به ایران آوردند.

با این پیروزی چندی ایران از آسیب این وحشیان آسوده شد و تا بهرام وجود هیتالیان جرأت نکردند به ایران بتازند.

سنند و هگران - هنگامی بهرام از جانب هیتالیان آسوده خاطر شد درخواست و پادشاه هند که از این وحشیان زیان بسیار دیده بود و پناهنده شده و هگران را در مقابل سرکوبی آن قوم به شاهنشاه ایران داشت.

مرگ بهرام در ۴۸ سال پیش از هجرت بود.

کشورداری بهرام - بهرام گفته است که آنکه مردی دلیر بود و ایران را از دشمنان و هیتالیان حفظ کرد و آبادی کشور بر کوشش فرمانروایان و دهقانان و بر خشم و نارضایتی مردم بستگی دارد.

به کار برد.

این شاهنشاه شکار کردن را بسیار دوست می‌داشت و همیشه، چون از کارهای لشکری و کشوری آسوده می‌شد، به شکار گوری می‌پرداخت و از اینجاست که به بهرام گور معروف شده است.

بهرام دانش و ادبیات و هنر را تشویق می‌کرد و همیشه در این گرامی داشت و دلگرمی او تیر معروف است. همیشه می‌کوشید که قانون در باره همه مردم یکسان اجرا شود.

درباره دانش‌پروری و دادگستری و مردم‌نوازی او داستانهای بسیار آورده‌اند و ایرانیان چنان او را دوست می‌داشتند که تا چندین قرن افسانه‌های زندگی او را با شوق و لذت می‌گفتند و می‌شنیدند.

در شاهنامه فردوسی بسیاری از این داستانها آمده است. یکی از پنج کتاب منظوم نظامی که «هفت پیکر» نام دارد تیر و سرگذشت اوست. می‌گویند که بهرام از سفرهند دوشیزگان دوازده هنرمند و نوازنده با خود آورد و ایشان را در شهرهای ایران پراکنده کرد تا مایه شادی و سرگرمی مردم باشند.

جانشینان بهرام گور

جانشینان بهرام پیوسته از دو سو گرفتار دو خطر بودند. یکی از جانب شمال شرقی که هیتالیان به ایران می‌تاختند و دیگر از شمال غربی که در میان پیوسته به تحریک دولت روم شورش و آشوب برپا می‌کردند. تا خطر طایفه هیتالی در این زمان بیشتر شده بود و فیروز نواده بهرام چند بار با ایشان که به فرمان خوشنواز به ایران می‌تاختند جنگ کرد و شکست خورد و پیمان صلح بست و آخر هم در جنگی که با خوشنواز در تردیکی شهر بلخ کرد کشته شد.

قباد

پس از فیروز برادرش بلاش به تخت نشست . قباد پسر فیروز که در این زمان فرمانروای سیستان بود نزد هپتالیان رفت و با یاری و سپاهیانی فراهم آورده به ایران آمد . در این میان بلاش درگذشت و قباد بشاهی نشست .

دوران شاهنشاهی قباد بسه کوبی خزرها و جنگ با دولت روم و تجاوزات گذشت . خزرها اقوامی زرد پوست بودند که در شمال قفقاز می‌زیستند و پیوسته از آنجا به استانهای حاصلخیز شمال غربی ایران و مشرق روم شرقی تاخت و تاز می‌کردند . دولت ایران همیشه پادگانی در گذرگاه کوههای قفقاز داشت که از هجوم این وحشیان جلوگیری کند . دولت روم هم که از ایشان زیان بسیار می‌دید در ضمن عهدنامه‌ها که با ایران می‌بست قرار گذاشته بود که سالانه مبلغی برای مخارج این سپاه به ایران بپردازد .

در آغاز سلطنت قباد خزرها باز به ایران تاختند و قباد به سرکوبی ایشان رفت و پیروزیهای درخشان و خطرناکی علیه خزرهای ایران دفع کرد .

پس جنگ با رومیان درگرفت و لشکریان ایران کامیاب شدند . اما در این میان خبر رسید که باز هپتالیان به خراسان تاخته‌اند . قباد ناچار با رومیان جنگ را برای مدت هفت سال متارکه کرد و به مشرق رفت و دو سال با ایشان پیکار کرد تا یکسر بشکست یافتند و خطر ایشان رفع شد .

آنگاه قباد به مغرب برگشت و چون رومیان با خیال شمال قفقاز بر ضد ایران پیوسته شده بودند ناچار به جنگ با روم پرداخت و این جنگها چندین سال طول کشید و آخر رومیان توانستند از کوشش خود بهره‌ای ببرند .

مزدک - در آغاز شاهی قباد مردی به نام مزدک پسر بامداد دعوی پیغمبری کرد و مردم را بر عقیده خود از دشمنی بر انگیخت و چون می‌گفت که همه مال و دارائی باید شریک باشند گروهی بزرگ از مردم بینوا دستیدهٔ آئین او را پذیرفتند . قباد که از نفوذ موبدان و خوشش نبود تیر به دین مزدک گرویده . اما بزرگان و موبدان سخت برنجیدند و او را از سلطنت برداشته به زندان افکندند و برادرش جاماسب را بر تخت نشانیدند .

قباد از زندان گریخت و نزد هپتالیان رفت و پس از چندی با یاری ایشان باز به ایران برگشت و به شاهی نشست . نخستین بار از آئین مزدک روگردان شد و پیروان او را سرکوبی کرد .

کشورداری - قباد در آباد کردن کشور هم کوشش بسیار کرد . می‌گویند که شهرهای بسیار در ایران ساخت که از آن میان یکی کازرون در فارس و دیگر گنجه در قفقاز بود که اکنون جزو کشور شوروی است .

قباد برای تنگی خراج ، یعنی مالیات ، اندوهی قاعده و درستی گرفته شود و کارشناسان دولت به مردم ستم نکنند نیز ترتیب خوبی آغاز کرد که در زمان پسرش خسرو نوشیروان به انجام رسید .

پرسش :

۱- بهرام گور در کجا پرورش یافت و چگونه به سلطنت رسید ؟
۲- سپاه جدید در جنگ بهرام گور با رومیان چه کردند ؟
۳- جنگ بهرام با روم به کجا انجامید و سرانجام در ارمنستان چه شد ؟
۴- هپتالیان که بودند و بهرام گور چگونه ایشان را دفع کرد ؟
۵- چگونه و چرا ای سند و حسن به ایران پیوست ؟
۶- چرا این شاهنامه را بهرام گور می‌خوانند ؟
۷- یزدگرد که بود و در جنگ با که هم قدم کشته شد ؟
۸- خزرها که بودند و در زمان کدام پادشاه به ایران تاختند ؟
۹- خزرها چه اخلاقی داشتند ؟ چرا مردم به او گرویدند ؟ قباد با او چه کرد ؟
۱۰- قباد در کشورداری چه کارهائی کرده است ؟

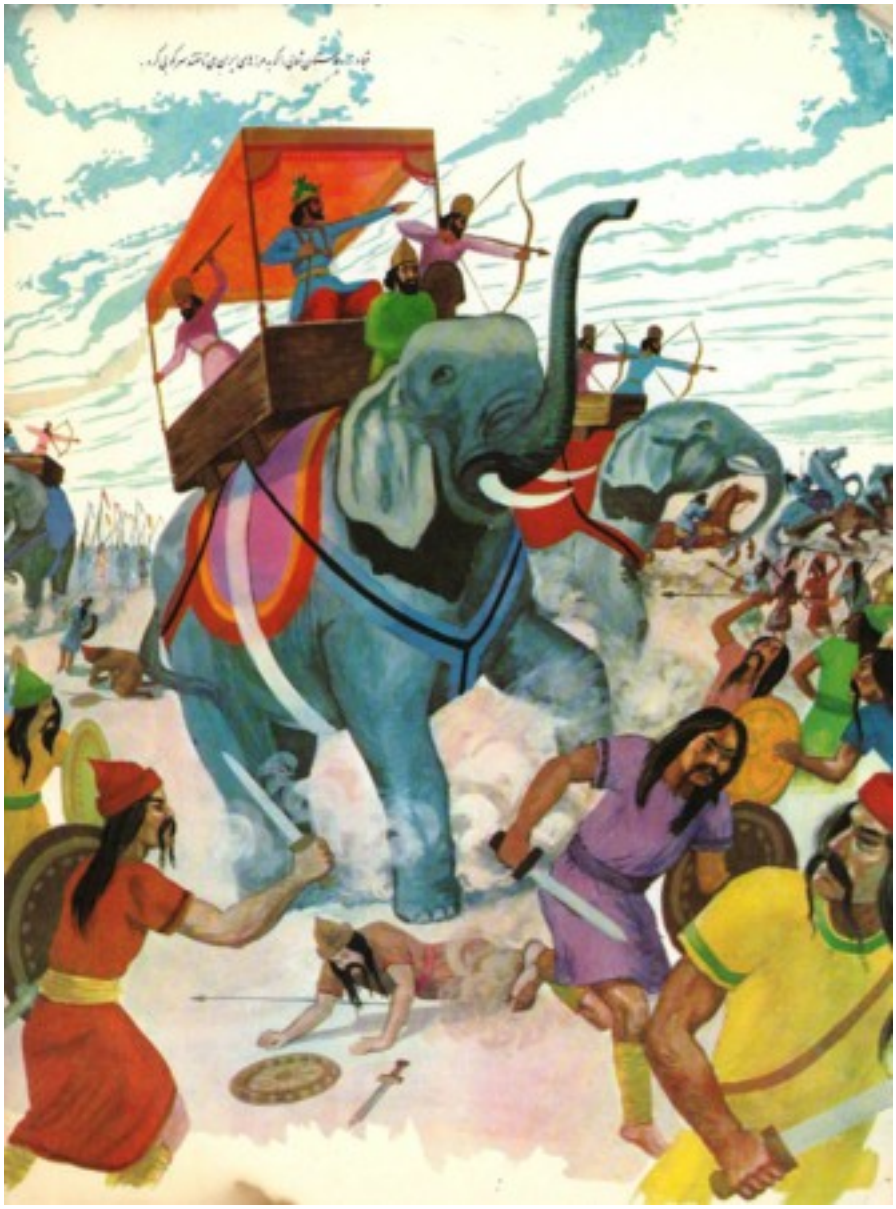

خسرو انوشیروان

هنگامی که قباد از زندان گریخته بود و نزد هیاطیان می‌رفت در نیشابور به خانهٔ دهقانی درآمد. دهقان در آن زمان که خداوند مالک بود را می‌گفتند. قباد دختر آن دهقان را گرفت و از آن زن پسری به دنیا آمد که نامش را خسرو گذاشتند. قباد با آنکه دارای پسران بزرگتر بود خسرو را بیش از همهٔ فرزندان دوست می‌داشت و می‌خواست که او را به جانشینی خود بگمارد.

پس از مرگ قباد دو پسر بزرگترش ادعای سلطنت کردند. اما چون وزیر بزرگ از خسرو پشتیبانی کرد و شهزاده جوان نیز کاردانی و دلیری نشان داد سرانجام خسرو بر تخت شاهی نشست.

خسرو را انوشیروان (روان جاودانه و درخشان) و دادگر یا عادل معروف است.

صلح بار دوم. هنگامی که انوشیروان بر تخت نشست وضع کشور ایران پریشان بود. به سبب خشکسالی و تحمل ذلتی که در زمان قباد روی داده بود مردم تنگدست و بینوا شده بودند. گماشتگان دولت هم به مردم ستم می‌کردند. فتنهٔ مزدک و پیروان او نیز دودستگی و کشمکش میان طبقات جامعه برپا کرده بود.

خسرو مصلحت چنان دید که از جانب بیگانگان آسوده دل شود تا بتواند کارهای داخلی کشور را سامان دهد. بنابراین با کشور روم پیمان صلح بست. از شرط‌های این صلح یکی آن بود که دولت روم هر سال مبلغی به شاهنشاه ایران بپردازد و ایران در بند قفقاز را نگهبانی کند و نگذارد که از آنجا طایفه‌ای وحشی به شهرهای آباد ایران و روم بتازند و کشتار و غارت کنند. دیگر آنکه قسمتی از ولایت ارمنیا یعنی کرجستان امروزی که پیش از جنگ قباد با روم در تصرف

ایران بود همچنان در دست ایرانیان بماند.

پس از بستن این پیمان، انوشیروان به اصلاح کارهای کشور می‌پرداخت.

سرکوبی مزدکیان. قباد در دورهٔ دوم سلطنت خود مزدکیان را گوشمالی داده بود. اما هنوز این فرقهٔ نیست و نابود نشده و در جاهای کشور شورش برپا می‌کردند. خود مزدک هم که از جنگ قباد جان بدر برده بود پنهانی آشوب می‌کرد. خسرو انوشیروان همهٔ مزدکیان را گوشمالی داده و مزدک را کشت و فتنهٔ مزدکیان یکسره فرو نشست.

اصلاح کارهای کشور. انوشیروان دریافته بود که سبب جنبش مزدکیان و آشوبی که برپا کرده بودند بیچارگی مردم و تنگدستی فرمانروایان و تیولداران بر ایشان بوده است. پس همت بر آن گماشت که مردم را از دست درازی و ستم آسوده کند. نخست وضع مالیات به فرمان او مرتب شد یعنی ترتیبی دادند که از کسی بیش از آنچه می‌تواند و باید بپردازد چیزی نگیرند. پس دادرسانی به هر شهر فرستاد تا اگر زیردستی بر زیردستی ستمی کرده باشد دادش را بدهند.

دیگر آنکه سراسر کشور را به چهار بخش کرد و برای هر بخش فرمانروایی گماشت که اختیار بسیار داشت و به همهٔ کارها رسیدگی می‌کرد.

خود شاهنشاه تیر و دادگری می‌پرداخت و فرمانهای او را سراسر کشور به کار می‌بستند.

تا این زمان هر گاه جنگی پیش می‌آمد به فرمان شاهنشاه از هر شهر و ولایتی مردان جنگاور فراهم می‌آمدند و نزد سپهسالاری می‌شتافتند تا به جنگ

مبلغی برای گنجایی و بست قفقاز به خزانهٔ ایران میپرداخت .

جنگ دوم پس از چند سال بر سر ولایت ارمنستان (گرجستان امروزی) رخ داد . این جنگ را هم انوشیروان پیش برد و باز قرار شد که دولت روم تا پنجاه سال هر سالی هزار سکهٔ زر به ایران بپردازد و ایران شهرهای

این ولایت را که از روم گرفته بود پس بدهد .

جنگ سوم با روم هنگامی درگرفت که انوشیروان هفتاد سال داشت و همهٔ دشمنان را برانداخته ، ایران را به اوج آسایش و خردمندی و شکوه رسانیده بود .

امپراطور روم که در این زمان ، یوستین ، نام داشت گمان برد که شاهنشاه ایران پیر شده و هنگام آنست که این حریف بزرگ را از پا در آورد یا ناتوان کند . پس پیمان شکنی کرده به ایران تاخت .

انوشیروان خود فرماندهی سپاه ایران را به دست گرفت و ناگهان به رومیان حمله برد و لشکریان روم را سخت شکست داد . یوستین ناچار از امپراطوری چشم پوشید و جانشین او ، تی بریوس ، پنج هزار سکهٔ زر به انوشیروان داد تا یک سال مهلت بگیرد . اما پس از آن هم جرأت نکرد که به جنگ شاهنشاه ایران بیاید و باز تا سه سال مهلت خواست و پرداختن باج را پذیرفت .

زد و خورد ایران و روم تا پایان زندگی انوشیروان دوام داشت و رومیان سرانجام هیچ گونه کامیابی نداشتند .

سرکوبی هیتالیان - پس از جنگ دوم با روم انوشیروان سپاهیان خود را به شرق ایران کشانید . خیونان یا دژ و مرزهای شرقی ایران تاخت و تاز می کردند . انوشیروان با خاقان یعنی شاه ترکان بدست شده به خیونان هیتالی حمله برد . شاه هیتالیان در این جنگ کشته شد و سرزمین هیتالی میان ایرانیان و ترکان تقسیم گردید . مرزهای ایران از این پس رود آمو یعنی جیحون شد و از شرق سغد و چاچ هم به شاهنشاهی ایران پیوست .

کوشانی خزران ـ خزرها که پشت مرزهای شمالی ایران می‌زیستند پیوسته به شهرهای ایران دستبرد می‌زدند. انوشیروان سپاه خود را به سوی ایشان راند و این وحشیان را چنان کوشانید و دگر جرأت نکردند به مرز ایران نزدیک شوند.

یمن ـ در زمان انوشیروان حبشیان که مسیحی شده بودند بکشور عربی یمن لشکر کشیدند و آن سرزمین را گرفتند. یکی از شاهزادگان یمن به انوشیروان پناه برد. شاهنشاه ایران سرداری ایرانی را که «وَهْرِز» نام داشت با سپاهی به یاری او فرستاد. سپاه ایران حبشیان را شکست دادند و یمن باز به دست فرمانروای پیشین خود افتاد و او دست‌نشانده شاهنشاه ایران شد. وَهْرِز و سپاهش نیز در آن سرزمین ماندند و فرهنگ ایرانی را میان یمانیان رواج دادند.

جنگ با ترکان ـ ترکان چون نیمی از کشور هیاطیان را گرفتند با ایران همسایه شدند و نیروئی یافتند و شاهنشاه صغیری نزد انوشیروان فرستاد تا پیمان بمکاری ببندد. چون شاهنشاه ایران بدین سفیر اعتنائی نکرد شاه ترک خشمگین شد و کسی را نزد هرمز پسر انوشیروان فرستاد تا با او پیوست شود و با هم به ایران بتازند. انوشیروان چون از این کار آگاه شد سپاه خود را به سوی ترکستان فرستاد و ترکان که تاب ایستادگی پیش ایرانیان نداشتند گریختند. این پیکار پیش از جنگ دوم ایران و روم بود.

مرگ انوشیروان ـ خسرو انوشیروان که در سال ۵۳۱ پیش از هجرت بر تخت نشسته بود پس از ۴۸ سال سلطنت و ۷۴ سال عمر در سال ۴۷۹

پیش از هجرت درگذشت. انوشیروان بزرگترین شاهنشاه خاندان ساسانی شمرده می‌شود و هیچ کس از شاهان ایران باستان به اندازه او نزد ایرانیان بنام و مشهور نیست.

دادگری انوشیروان ـ درباره عدل و داد انوشیروان داستانهای فراوان گفته‌اند و نزد ایرانیان این شاهنشاه بزرگ نمونه دادگری است. یکی از این داستانها که تاریخ نویسان قدیم آورده‌اند این است:

سفیری از روم به تیسفون پایتخت ایران آمد و درباریان انوشیروان کاخ بزرگ شاهی را که پر از شکوه و جلال بود به او نشان دادند. سفیر عجب کرد از اینکه گوشه دیوار بناهای کج دید و سبب این کجی را پرسید. گفتند: اینجا کلبه پیرزنی است و بنگاهی که معماران کاخ شاهی را می‌ساختند خواستند خانه او را بخرند و به قصر ضمیمه کنند. آن پیرزن گفت: من همه عمر خود را در این خانه بسر برده‌ام و می‌خواهم تا پایان زندگی در همین جا باشم و به هیچ قیمتی آن را نمی‌فروشم. معماران درماندند و خبر به شاهنشاه رسانیدند. فرمود که اگر پیرزن به فروش خانه خود راضی نیست بحق باید آن را به زور از او گرفت. پس ناچار دیوار سرای را کج کردند تا به خانه پیرزن آسیبی نرسد.

سفیر روم گفت: این کجی صد بار از راستی زیباتر و درست‌تر است.

دانش و ادبیات ـ خسرو انوشیروان به پیشرفت دانش نیز علاقه فراوان داشت. بسیاری از کتابهای یونانی و سریانی و هندی در زمان او به زبان پهلوی ترجمه شد.

کتاب «کلیله و دمنه» یکی از کتابهائی است که از هند گرفته و به پهلوی

در جلسه‌ی شاپور، پزشکان زندگی بزرگ، دانشمندان ایرانی و هندی و رومی و یونانی، آموختن پزشکی و علم طبیعی می‌پردازند.

ترجمه کردند و بعدها از آن زبان به عربی ترجمه شد. دانشگاه جندی شاپور کرد آن خانه دانش پزشکی را می‌آموختند. مردمان او ترقی و توسعه بسیار یافت.

انوشیروان دانشمندان را محترم داشت و ایشان را در پناه خود می‌گرفت. مردمان او چندتن از فیلسوفان روم که در کشور خود شکنجه و آزار می‌دیدند گریختند و به او پناه بردند. انوشیروان ایشان را به احترام نگهداری کرد و پس از چندی چون ایشان می‌خواستند به کشور خود برگردند، شاه با قیصر روم عهدنامه صلح بار دوم شد تا کسی به این دانشمندان نباید آزار برساند. می‌گویند وزیری داشت به نام بزرگمهر که در ادبیات فارسی نوشته دانش و هوش و پاکدامنی و بزرگواری بسیار نشان داده است.

پرسش ۱

۱. خسرو انوشیروان چگونه به شاهی رسید و در تاریخ به کدام صفت مشهور است؟
۲. انوشیروان در کارهای کشوری چه اصلاحاتی کرد؟
۳. مردمان خسرو اول میان ایرانیان و رومیان چند جنگ درگرفت و نتیجه این جنگها چه شد؟
۴. چه شد که ترکان با ایران همسایه شدند؟
۵. داستان کلیله و دمنه چیست؟
۶. انوشیروان به دانشمندان رومی که به او پناه برده بودند چگونه رفتار کرد؟
۷. انوشیروان با فرزندان و جهان او چه کرد؟
۸. این پنجمین جزء شاهنامه‌ی ایران شد؟
۹. چه کتابی را در این زمان از هندی به پهلوی ترجمه کردند؟
۱۰. انوشیروان چند سال پادشاهی کرد و در چند سالگی درگذشت؟

خسرو پرویز

چون خسرو دوم که به خسرو پرویز مشهور است در سال ۵۹۰ پیش از هجرت بر تخت نشست وضع کشور پریشان بود. بهرام چوبین که بخشی کرده بود و خود را شاه می‌خواند. خسرو پرویز کوشید تا او را به فرمانبری خود بخواند و وعده داد که از گناهش چشم بپوشد. اما بهرام رام نشد پرویز ناچار سپاهی فراهم آورد و به جنگ بهرام رفت. بهرام چوبین بر او شبیخون کرد و پرویز ره به گریز گذاشت و نزد امپراطور روم که در این زمان موریس نام داشت رفت و از او یاری خواست.

موریس شاهزاده ایران را دوستانه پذیرفت و دختر خود مریم را با او و سپاهی از رومیان به او سپرد تا در پس گرفتن تاج و تخت یاری کند.

پرویز با سپاهیان رومی به ایران بازگشت و سپاهی از ایرانیان

نقاشی موسیقی در دوره ساسانیان

جانشینان انوشیروان

پس از انوشیروان پسرش هرمز چهارم که از دختر خاقان ترک به دنیا آمده بود به شاهی نشست. در زمان هرمز باز جنگهای پیاپی میان ایران و روم روی داد. همچنین ترکان به مرزهای ایران حمله ور شدند.

سردار بزرگ هرمز که بهرام چوبین نام داشت به جنگ ترکان رفت و ایشان را شکست داد و از خاک ایران بیرون کرد.

پس باز برسر لازیکا جنگی میان ایران و روم درگرفت و بهرام چوبین در این جنگ شکست یافت. هرمز بسبب این شکست سردار دلیر و نام‌آور خود را خوار کرد. لشکریان بهرام رنجیدند و چون هرمز ستمکاری بسیار کرده بود و بزرگان کشور نیز از او خرسند نبودند به شوریدند و او را گرفتند و در زندان انداختند و پس کشته شد.

[illegible] ←

از این سرداران نامی ایران را نیز از خود رنجانید.

رومیان به فرماندهی هراکلیوس ناچار جنگ را دنبال کردند و سپاهیان ایران را در چند جا شکست دادند. هراکلیوس کم کم نیرو گرفت و پیش آمد و در دستگرد، نزدیک تیسفون با سپاهیان پرویز روبرو شد. خسرو پرویز هنگامی که از سپاه خود جدا شده و به گریز گذاشت. اما سپاهیان دلیر ایران پایداری کردند و دشمن را پس راندند.

بدرفتاری خسرو با سرداران نامی و دلاور ایران و گرفتن خود او از جنگ سبب شد که ایرانیان بر او شوریدند و او را گرفتند و به زندان انداختند و پس از چندی کشتند.

فلاکتهای دراز خسرو پرویز سپاه ستم و دزدیده ایران را ناتوان کرد. سرداران بزرگ ایران یا در جنگ با دشمن و یا به فرمان آن شاه خود به دست زمان افتاد. م. م. نگهداشتند و شیرازه کارها از هم گسیخت.

این شاهنشاه به خوشگذرانی و تجمل بسیار مایل بود و کاخهای عالی برپا کرد. چنانکه داستان جاه و جلال و خوشگذرانیهای او را در افسانه‌ها آورده‌اند. مرگ خسرو در سال ششم بعد از هجرت بود.

جانشینان خسرو پرویز

پس از خسرو پرویز، پسرش شیرویه بر تخت نشست با رومیان صلح کرد و صلیب عیسی را به ایشان پس داد. اما شکری پیشه کرد و پس از دو سال و دو ماه از بیماری طاعون درگذشت. در این زمان وضع کشور ایران پریشان شده بود.

چند تن از شاهزادگان ساسانی پیاپی بر تخت نشستند و پس از چندی خلع و کشته شدند و دیگری جانشین ایشان شد. هر کس شاه می‌شد از ترس آنکه برادران یا خویشاوندش بر او بشورند همه مردان خاندان ساسانی را می‌کشت. کار به آنجا رسید که از این خاندان مردی که در خور شاهی باشد نماند و ناچار چندی دختران خسرو پرویز را که یکی «بوران» دخت» و دیگری «آزرمی» دخت

نام داشتند بر تخت نشاندند. اما هر یک از ایشان بیش از یکی دو سال سلطنت نکردند. کار کشور چنان بی سامان شده بود که در مدت چهار سال ده نفر یکی پس از دیگری شاه شدند.

یزدگرد سوم

سرانجام یکی از نوادگان خسرو پرویز که جوان و بر راه بود بر تخت ساسانی نشست. او یزدگرد سوم بود که آخرین شاه این خاندان است.

در زمان او چنان وضع ایران آشفته بود و سرداران با یکدیگر ستیز می‌کردند. به این سبب چون سپاهیان عرب که از دین تازه اسلام نیرو یافته بودند به ایران حمله ور شدند، شاهنشاهی بزرگ ساسانی نتوانست پایداری کند و جلو ایشان را بگیرد. شهر تیسفون یا مدائن پایتخت بزرگ و پرشوکت ساسانیان در سال ۱۶ هجری به تصرف سپاه عرب درآمد و گنجهای باشکوه و گنجهای معروف به تاراج شد.

یزدگرد عقب نشینی کرد و باز سپاهی فراهم آورد تا با تازیان پیکار کند. آخرین جنگ یزدگرد سوم با سپاه عرب در نهاوند روی داد. در این جنگ که عربها آنرا «فتح الفتوح» می‌خوانند سپاهیان ایران یکسره شکست یافتند.

جنگ نهاوند در سال ۲۱ هجری روی داد. یزدگرد پس از این شکست به مشرق ایران گریخت تا باز سپاهی فراهم کند و از پادشاه چین که «فغفور» خوانده می‌شد یاری خواست. اما سرانجام در تردید کی مرو به دست آسیابانی کشته شد و با مرگ او در سال ۳۱ هجری دودمان شاهنشاهی ساسانی پس از چهارصد و چهل سال بر افتاد و کم کم سلطانان سراسر ایران به تصرف درآوردند.

در تیسفون کاخ شاهان ساسانی که، طاق کسری، در بیرون آن، هم خوانده می‌شود، و آن طرف دشت [illegible] بود. نهاوند در زمان [illegible] تخت [illegible] کاخهای [illegible] قدیمی [illegible] کاخ [illegible] در آخرین جشن‌های [illegible] خود، در [illegible] انجام می‌گرفت.

پرسش:

۱. هرمز چه چیز کرده بود؟ چرا از شاه رنجید؟ چه کرد و سرانجامش چه شد؟
۲. خسرو پرویز برای پس گرفتن تخت و تاج خود از کجا یاری خواست؟
۳. دو سردار نامی ایران در زمان پرویز که بودند و چه کردند؟
۴. در این زمان شاهنشاهی ایران از کجا گشوده شد؟
۵. سرانجام جنگ ایران و پرویز با رومیان به کجا کشید؟
۶. جانشینان پرویز که بودند و کشور ایران در این زمان چه وضعی یافت؟
۷. یزدگرد سوم که بود و سرانجامش چه شد؟
۸. آخرین جنگ ایران از کجا روی داد؟
۹. پس از کشته شدن یزدگرد در ایران چه تغییر بزرگی واقع شد؟

تمدن ساسانی

بنیاد ایرانی ـ دولت ساسانی یکصد و بنیاد ملی و ایرانی داشت و در سازمان کشوری و هنر و صنعت و دانش و دین بر تمدن و فرهنگ خاص ایرانی تکیه می کرد. شاهان ساسانی خود را از نسل هخامنشیان می دانستند. پس از نزدیک پانصد سال بیان دستگاه اداری و کشوری را که شاهنشاهان پارسی بنیاد کرده بودند از نو برپا کردند.

دستگاه کشوری ـ در دوره ساسانیان، هر ولایت زیر فرمان پادشاهی بود که در سرزمین خود استقلال داشت و تنها یک سالانه به خزانه شاهنشاهی می فرستاد و هنگام جنگ با سپاه خود به یاری او می آمد. ساسانیان این روش را یکسره میان نبردند. تا پادشاهان محلی، تابع دولت مرکزی کردند.

کارهای کشور را یک وزیر که بزرگ فرمندار، خوانده می شد زیر فرمان شاهنشاه اداره می کرد و دستورهای مهم را با مهر شاهنشاه به ولایتها می فرستاد.

طبقه مهم سپاهیان ساسانی سواران بودند که دلیرترین صنف سپاه شمرده می‌شدند و پیروزی در جنگ بیشتر بسته به کوشش ایشان بود.

سوار زرهی از نخ‌های آهنین می‌پوشید که تا روی زانوی او را می‌گرفت و آستین و یقه بلند داشت، کلاه آهنین یا خود بر سر می‌گذاشت که چند نوار از آن آویخته بود. سر و گردن و سینه اسب هم از زره پوشیده بود.

سوار نیزه‌ای به درازی دو متر در دست راست داشت و سپری گرد در دست چپ، یا کمان، یعنی تیرهای پشت بسته و کمان را به دوش انداخته و شمشیری بر کمر بسته و گرزی از پهلوی زین آویخته بود.

پس از سواران پیادگان بودند که ایشان را به زبان پهلوی، پایگان می‌خواندند. پیادگان خودی بر سر و سپری از ترکه‌های درخت بافته در دست و خنجری به کمر آویخته داشتند.

در سپاه ایران همیشه فیلهای بسیار نیرو بود که سربازان پشت آنها در اطاقکی می‌نشستند و این جانوران بزرگ دهشت‌انگیز را به صف لشکریان دشمن می‌راندند.

درفش ایران که چرمی بر سر نیزه بود و پارچه‌های حریر و جواهر بسیار به آن آویخته بودند همیشه هنگام جنگ در کنار فرمانده بزرگ برافراشته بود. این درفش را «درفش کاویان» می‌خواندند.

سپاهیان - سرکردگی همه سپاهیان ایران با سردار بزرگی بود که او را «ایران سپاهبد» یعنی «سپهبد ایران» می‌خواندند.

از زمان خسرو انوشیروان کشور به چهار قسمت تقسیم شد و بر هر قسمت یک سپهبد گماشته که فرماندهی سپاهیان آن ناحیه را به عهده داشت.

دین - از زمان اردشیر بابکان دین رسمی کشور ایران دین زردشت بود. پیشوای بزرگ دینی را «موبد موبدان» می‌خواندند و او در دربار شاهی مقام مهمی داشت.

پرستشگاه ایرانیان در دوره ساسانی آتشکده‌ها بود که در آنها همیشه آتش

مقدس را فروغ و تقدس می داشتند .

سه آتشکده در کشور از همه بزرگتر و معتبر بود : یکی « آذر فرنبغ » در فارس دیگر « آذر گشنسب » در آذربایجان ، سومی « آذر برزین مهر » در خراسان . آتشکده های بسیار دیگر نیز در هر شهر و آبادی بود که پرستشگاه مردمان آن محل به شمار می آمد .

صنعت . صنعت های فلزی در دورهٔ ساسانیان ترقی بسیار کرد . جاهای نقره که در آنها نقش مجلس های شکار را با زیبائی تمام کنده اند از این دوره باقی است که بسیار گرانبهاست . تنگ های فلزی با نقش های زیبای برجسته نیز از دوران ساسانی در دست است .

پارچه بافی در دورهٔ ساسانی ترقی بسیار کرد . فرشهای پرنقش و نگار که گاهی با تارهای نقره و طلا بافته می شد و در آنها جواهر نگار نگ می نشاندند در همه جا معروف بود . یکی از این فرشهای گرانبها که فرش بهار خوانده می شد و آنرا به دستور خسرو پرویز بافته بودند در تالار کاخ بزرگ تیسفون پایتخت ساسانی بود که هنگام شکست یزدگرد به دست عربها افتاد .

پارچه های لطیف و زیبای کتان و پشمی و ابریشمی نیز در این زمان می بافتند که همه جا خریدار داشت و تا مدتی پس از برافتادن ساسانیان در کشور روم و اروپا از آنها تقلید می کردند .

معماری . ساسانیان به آباد کردن کشور بسیار علاقه داشتند . کاخهای بزرگ و زیبای ساختند که ویرانه بعضی از آنها هنوز هست . از آن جمله ویرانه کاخ شاهی در تیسفون به نام « طاق کسری » که نزدیک بغداد است و ویرانه کاخ های سروستان و فیروزآباد در فارس . دیوار عظیمی بیرون این کاخها را با گچ بریهای زیبای آراستند .

چهارستدهای بزرگ روی رودخانه ها نیز ساخته بودند . گاهی سربازان و فرماندهان رومی را که در جنگ اسیر کرده بودند به ساختن پل وسد و بناهای دیگری گماشتند .

دیوارهای طاق کسری با جلوی سالن بزرگ آیوان بنا و جلوی کرکره‌ای سنگی

آموزش و پرورش ـ جوانان دورهٔ ساسانی سوارکاری، تیراندازی می‌آموختند و خواندن و نوشتن را بیشتر نزد خودشان یاد می‌گرفتند، اما همه‌کس نمی‌توانست این چیزها را بیاموزد و تنها فرزندان بزرگان و دبیران حق آموختن داشتند. این یکی از عیبهای اجتماعی دورهٔ ساسانیان بود.

زبان و خط ـ زبانی که هنگام شاهنشاهی ساسانی در ایران معمول بود «پهلوی» خوانده می‌شود که فارسی امروز دنبالهٔ آنست اگرچه در این مدت دراز کلمه‌ها و تلفظ آنها بسیار تغییر یافته است.

این زبان را به خطی می‌نوشتند که آن هم «خط پهلوی» خوانده می‌شود.

نمونهٔ خط پهلوی ساسانی اینست:

ملک ایران و انیران ـ منوچهر ـ یزدان ـ ایزد و ۱۳

کارنامک ای ارتخشیر ای پاپکان ـ یعنی: کارنامهٔ اردشیر پاپکان.

اما خطی که روی سنگها می‌نوشتند با این خط کمی تفاوت داشت.

سنگ‌تراشی و پیکرسازی ـ شاهان ساسانی هم مانند شاهان هخامنشی یادگار کارهای خود را روی سنگهای بزرگ کوه حاضر می‌کردند. در این نقشها شاهان ساسانی بیشتر سوار بر اسب دیده می‌شوند.

از جمله این نقشها یکی است که شاپور را سوار بر اسب نشان می‌دهد و والرین قیصر روم که اسیر شده بود پیش اسب او زانو زده است و التماس می‌کند که شاه او را بخشد و آزاد کند.

یک پیکر بزرگ که بلندی آن هشت متر است نیز از شاپور اول در نقاری نزدیک کازرون ساخته بودند که شکسته و افتاده بود و در این سالها باز آنرا برپا کرده‌اند.

نقاشی ـ نقاشی در دورهٔ ساسانیان رواج یافته و ترقی کرده بود. مانی که ادعای پیغمبری داشت در کتاب «ارژنگ» نقاشیهای زیبا کرده است که در دست ما نمانده‌اند.

نمونه‌هایی از نقاشی این دوره در بعضی کتابهای پهلوی باقی به دست آمده است.

موسیقی ـ ساسانیان موسیقی را بسیار دوست می‌داشتند. بهرام گور از هندوستان رامشگرانی آورد که در همهٔ کشور پراکنده شدند و با ساز و آواز خود مردم را شادمان می‌کردند.

در دربار ساسانی رامشگران بسیار محترم بودند. باربد نیز موسیقی‌دان دربار خسرو پرویز بود که می‌گویند سیصد و شصت نغمه و ترانه ساخته بود و هر روز یکی از آنها را می‌نواختند.

از سازهایی که در دورهٔ ساسانی معمول بوده است، چنگ و نای و رباب و تنبور و دستور و بربط را باید نام برد.

سالهای مهم تاریخ ایران

سال پیش از هجرت

۶۰۰۰ / ۱۵۰۰ پیدایش مردم از سرحدات جنوب ایران جایگیر می‌شوند.

۱۳۳۰ پادشاهان شاهی در ایران برپا می‌گشت.

۱۲۷۷ فرزند تیش به جای پدر بر تخت می‌نشیند.

۱۲۹۷ نخستین شهر خوزستان می‌گیرد و دولت آشور بر می‌خیزد.

۱۱۷۲ کوروش اول فرمانروای شاه در تخت می‌نشیند و خاندان شاهی دوم به پایان می‌رسد.

۱۱۰۶۸ گرزوس شاه دوم از کوروش تخت می‌نشیند و خیر ساند و شاهنشاهی ایران می‌پیوندد.

۱۱۰۶۰ کوروش شهریار دوم می‌گیرد و در آنجا شاهنشاهی می‌کند.

۱۱۴۶ کمبوجیه بر تخت می‌نشیند و تاج می‌گذارد، و شاهنشاهی ایران می‌گیرد.

۱۱۳۳ داریوش بزرگ کوتاه می‌کند و جانشین کمبوجیه می‌شود.

۱۱۰۸ خشایارشا پسر داریوش، شاهنشاهی ایران می‌رسد.

۹۵۲ داریوش دوم کشته می‌شود و خاندان جانشین می‌شود.

۹۲۲ اردشیر دراز دست، جانشین اردشیر دوم می‌شود.

۸۷۷ شکست، حادثه بازی داد جنگ اسپارتیان می‌گیرد.

۸۶۱ پس از شکست اسپارتیان شکست، شاهنشاهی می‌نشیند.

۸۶۰ تیرداد بر داد شکست اول جانشین او می‌شود.

۸۵۲ / ۸۵۰ اردشیر دوم سرحدات ایران از جنگ اسپارتیان بیرون می‌آورد.

۷۵۰ فرزند دوم آمیوکوس شکست می‌دهد و اسپارتیان را می‌اندازد.

۷۲۹ / ۷۰۴ اردشیر دوم شکست تا دست کوشان می‌دهد و مرز شرقی ایران از شرق به کوهستان پیشین و از غرب به رود فرات می‌رساند.

۶۷۵ کرسیس روی از سیاه نزد شاهنشاه و شکست می‌خورد و خود به اسیر شکست کشته می‌شود.

۶۵۹ سپاهیان فرزند چهارم با کوس شوشین روی اسپارتیان می‌رسند.

۶۶۲ عیسی مسیح به دنیا می‌آید (سال ۱ میلادی).

۶۲۱ جنگ چهارم و اردشیر می‌جنگد و سیستیم بر روس اسپارتیان و روم غلبه نشین می‌کند.

۶۰۵ کار کاوه بزرگ می‌زند اما سرانجام در میان شکست می‌خورند و خراسان می‌پراکنند.

۲۹۸ اردشیر جنگ با اسپارتیان می‌کشد و شاهنشاهی شکاف می‌افتد.

۲۹۸ اردشیر کاوه شاهنشاهی ساسانی را بنیاد می‌کند.

۲۹۴ اردشیر کاوه با اسپارتیان و روم می‌جنگد و پیروز می‌شود.

۲۸۰ شاپور اول بر تخت می‌نشیند و با روم می‌جنگد.

۲۶۲ اردشیر اسپارتیان و روم به دست سپاه شاپور اسیر می‌شود.

۲۶۵ نرسی در جنگ با روم شکست می‌خورد و پنج ولایت غربی ایران به دست رومیان می‌گذارد.

۲۷۲ شاپور دوم که شاپور بزرگ خوانده می‌شود، به میان شکست می‌آید.

۲۶۵ شاپور بزرگ خیزش به سوی کوه می‌کند.

۲۵۹ در میان آشوب بزرگ بار دیگر شکست می‌دهند و ولایت ایران را پس می‌دهند.

۲۳۲ در شکست میان ایران و روم تقسیم می‌شود.

۲۲۲ یزدگرد بزرگ که تو دوران او را بزهکار خوانده بر تخت می‌نشیند.

۲۰۹ بهرام پنجم که به بهرام گور، شهرت به شاهی می‌رسد.

۱۹۷ بهرام گور، چنانچه به شکست می‌رود.

۱۳۹ فیروز به جنگ با چنانچه کشته می‌شود.

۱۲۴ بلاش به سبب نیز بر تخت آتش خود که نشانی صلح می‌شود و به چنانچه پناه می‌برد.

۱۲۱ بلاش باز به شاهی می‌رسد.

۱۰۹ چنانچه در قباد شاهنشاه ساسانی سخت شکست می‌یابد.

۹۰ خسرو اول، انوشیروان به تخت می‌نشیند و اشراف خاندان را می‌اندازد.

۸۲ خسرو اول رومیان شکست می‌دهد و ذخیره بزرگ ایران می‌گیرد و کوشش جنگ پیروز.

۶۲ چنانچه شکست می‌خورند و کشتار میان او و ایران از کاران شکست پیمان تقسیم می‌شود.

۴۲ خسرو انوشیروان پس از آنکه روم و رومیان را شکست داده و در می‌گذرد و پسرش هرمز جانشین او می‌شود.

۳۲ زنگان از هرمز چوبین سر در هرمز شکست می‌خورند و خاندان کشته می‌شود و زنگان تاج گذار ایران می‌شوند.

۳۲ خسرو دوم (پرویز) پس از کشتن شورش بر تخت می‌نشیند.

۳۱ خسرو پرویز بهرام چوبین را در آذربایجان شکست می‌دهد و شورش او را خاموش می‌کند.

۵ خسرو پرویز به جنگ رومیان می‌رود و آنها را شکست می‌دهد و صلح پایدار می‌کند.

بعد از هجرت

۱ حضرت محمد پیغمبر اسلام به دین خود زندگی می‌کند و این سال سرآغاز تاریخ اسلامی و آغاز عصر اسلامی است.

۵ بهرام چوبین اسپرام و روم به دشمنی می‌تازد و سپاه پیروز شکست می‌دهد.

۶ خسرو پرویز از شکست بهرام برگشته کشته می‌شود.

۷ شیرویه پسر خسرو دوم را رومیان تشنگی می‌کند و صلح با ایشان پس می‌دهد.

۱۰ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بر تخت می‌نشیند.

۱۲ سپاه ایران در جنگ خاوره شکست می‌خورد و عرب تیسفون را می‌گیرند و غارت می‌کنند.

۱۶ ایرانیان باز دوباره گرد. جنگ از سپاه عرب شکست می‌خورند.

۲۱ در نهاوند آخرین پایداری بزرگ و سوم هرمز شکست می‌شود.

۲۱ یزدگرد سوم هرمز کشته می‌شود و خاندان شاهنشاهی ساسانی برمی‌افتد.

تاریخ داستانی ایران

در فارسی کتاب بزرگ و بیاندازه‌ای داریم که «شاهنامه» خوانده می‌شود. این کتاب تاریخ ایران است از آغاز تا اسلام، که فردوسی طوسی شعر بزرگ ایرانی در قرن چهارم هجری به نظم درآورده است.

اصل این کتاب خود در ساسانیان فراهم شده بود. به فرمان شاهان ساسانی تاریخ باستانی را نوشته و با نقش و نگارهای زیبا و گرانبها آراسته و در خزانهٔ شاهی گذاشته‌اند. پس از چیرگی تازیان، این کتاب نیز مانند چیزهای گرانبها غارت شد و از میان رفت. اما دو نسخهٔ فارسی از آن ماند که به زبان عربی ترجمه شد و بعضی از آنها هنوز در دست است.

پس از آنکه خاندان شاهنشاهی ساسانی از میان رفت و ایرانیان گرفتار بیگانگان فرمانروایان عرب شدند و بستگی ایشان به گذشتهٔ ایران و یادگار روزگار بزرگی خود نیز شد، بسیاری خواستند تاریخ نیاکان خود را بخوانند و بدانند. چند نفر هم گردآوری این تاریخ کهن را که در دست بود، به نثر پارسی یا ایرانیان پاک‌نهاد دیگر افزوده و دگرگون گذاشتند. سرانجام هشت هزار بیت، فردوسی طوسی به این کار توفیق یافت و یادگار بزرگان ایران را برای ایشان، جاوید ساخت.

شاهنامه نزدیک دویست هزار بیت است که کتاب نیز از آن بیش است.

داستان باستان

داستانهایی که در شاهنامه آمده و آنچه در این کتاب خواندیم درست یکسان نیست. تاریخ ایران در آنجا از خاندان کیان آغاز می‌شود. نام بسیاری از شاهان پیشدادی در این کتاب آمده است که مربوط به دوران پیش از تاریخ یعنی زمانی است که شاید هنوز ایرانیان به ایران نیامده و از نژاد دیگر خود که به هندوستان رفته بودند، نشده بوده‌اند.

و شاهنامه نخستین شاهی که بر تخت می‌نشیند، گیومرث نام دارد. گیومرث پسری داشت به نام سیامک، که در جنگ با دیوان کشته شد. پسر سیامک که نامش هوشنگ بود، دیوان را پراکنده کرد. پس از او پسرش تهمورس که دیوبند معروف است شاه شد و او دیوان را بگیرد و بر اندخت و ایرانیان را از آزار و آسیب ایشان آسوده کرد.

فرزند او جمشید و دیوان، داستانهای بیگانگان آمده و خوی بدکار است.

پسر سیامک، جمشید، بود که جانشین پدر شد و او است که بر تختن و بافتن پارچه گوناگون هنرها و به مردم آموخت و خانه و گرمابه و کاخ ساخت و دانش پزشکی را بنیاد گذاشت. پیش خود دو زن را نیز به همسری برگزید. تخت و تاج را به دست آورد و چون گرشاسب درگذشت، افراسیاب باز به ایران آمد و این کشور را تسخیر کرد.

این خاندان شاهی که از کیومرث آغاز شده و به گرشاسب پایان یافته، پیشدادیان خوانده شده است.

پهلوانان ایران - داستان دلاوریهای پهلوانان زابلستان شاهنامه بسیار دلانگیز و خواندنی است. در جنگهای خونین با تورانیان، سام پسر نریمان، جهان پهلوان بود. سام پسری داشت که از شکم مادرش بدنیا آمده بود و او را زال زر نام گذاشته بودند. خاندان سام در زابلستان شاهی داشتند. تا زمان فرمان شاهنشاه ایران می‌زیستند.

زال با رودابه دختر مهراب شاه کابل ازدواج کرد و از او فرزندی یافت که نامش را رستم گذاشتند.

رستم - رستم بزرگترین پهلوان شاهنامه است که همه در جنگ و نبرد با او از این بوده و از همه پهلوانان دشمن پیروز شده است. این پهلوان [illegible] و [illegible] ایران است و [illegible] شاهنامه فردوسی داستان پهلوانی [illegible] است.

کیانیان - چون تخت ایران از شاه [illegible] گرشاسب تورانی [illegible] کشور دست یافت، ایرانیان آزاده زابلستان [illegible] تورانیان [illegible] نامزد کرده بودند. [illegible] که پیر بود [illegible] رستم از برای جنگ با افراسیاب نامزد کرده بود. او گفت که مردی به نام [illegible] زنده [illegible] باید [illegible] بر تخت شاهی بنشاند.

رستم [illegible] بر تخت نشانید و خاندان شاهی کیانیان [illegible] آغاز شد. کیقباد و رستم افراسیاب را شکست دادند و از ایران راندند.

هفت خوان رستم - پسر کیقباد که کیکاوس نام داشت، چون بر تخت نشست به جنگ پهلوان مازندران رفت و آنجا خود و لشکرش به خون دیوان گرفتار شدند. چون خبر به رستم رسید برای آزادی شاه و پهلوانان کمر بست و کشته بسوی مازندران شتافت. در این سفر رستم به هفت خوان یا هفت دفعه گرفتار شد و از همه رهائی یافت و سرانجام کیکاوس و ایرانیان دیگر را آزاد کرد و دیو سفید را که فرمانروای همه دیوان مازندران بود از پا درآورد.

داستانهای رستم - این بخش از شاهنامه داستانهای دلکش و پرشور است که در همه آنها پای رستم به میان آمده است.

از آن جمله، داستان سیاوش، داستان بیژن و منیژه، داستان رستم و سهراب، داستان رستم و اسفندیار، یکی از دیگری دلاورتر و خواندنی‌تر است.

شاهان دیگر کیانی - پس از کیکاوس، نوه او کیخسرو بر تخت می‌نشیند. او افراسیاب تورانی سرانجام نژاد نیست می‌خورد و کشته می‌شود. چون کیخسرو از زندگی کناره می‌گیرد، لهراسب را به جای خود می‌نشاند. پسر لهراسب، گرشاسب نام دارد و او دو پسر به نام زریر و فرشاسب داشت که به [illegible] داشت. گشتاسب [illegible] این [illegible] پدر و مردم را [illegible] آگاه [illegible] جنگ [illegible] گشتاسب [illegible] اسفندیار است. در این جنگ [illegible] فرشاسب [illegible] نشان می‌دهد و [illegible] رستم [illegible] جنگ [illegible] آن [illegible] کشته می‌شود.

جانشین گشتاسب، پسر [illegible] که از [illegible] بهمن [illegible] شاهی [illegible] پس از [illegible] بر تخت می‌نشیند.

بهمن [illegible] شاه کیانی است با [illegible] پوشش [illegible] تخت [illegible] جوان [illegible] تخت می‌خورد و دست [illegible] از آن خود کشته می‌شود. خاندان شاهی ساسانی بر می‌افتد.

اشکانیان - تاریخ اشکانی در شاهنامه بسیار کوتاه است گویا اسنادی که کتاب شاهنامه فراهم می‌آمد سرگذشت این خاندان گمگشته و فراموش شده بوده. فردوسی می‌گوید:

از ایشان خبر نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

ساسانیان - تاریخ ساسانیان در شاهنامه گنجی در کتابهای دیگر آورده است. نقالان بسیار [illegible] جز آنکه فردوسی داستانها و افسانه‌های دلپذیر و زیبا در آن آورده و در [illegible] تاریخ را به صورت قصه بیان می‌کند. این قسمت شاهنامه هم بسیار زیبا و خواندنی است.

بزرگترین پادشاه شاهنامه، انوشیروان خوانده شده است. فردوسی داستانهای [illegible] که به بیانی شیرین و دلاویز در آن کتاب بزرگ آمده است آگاه شده و [illegible]

هرگونه تقلید و اقتباس از تصویرها و مطالب این کتاب ممنوع است.
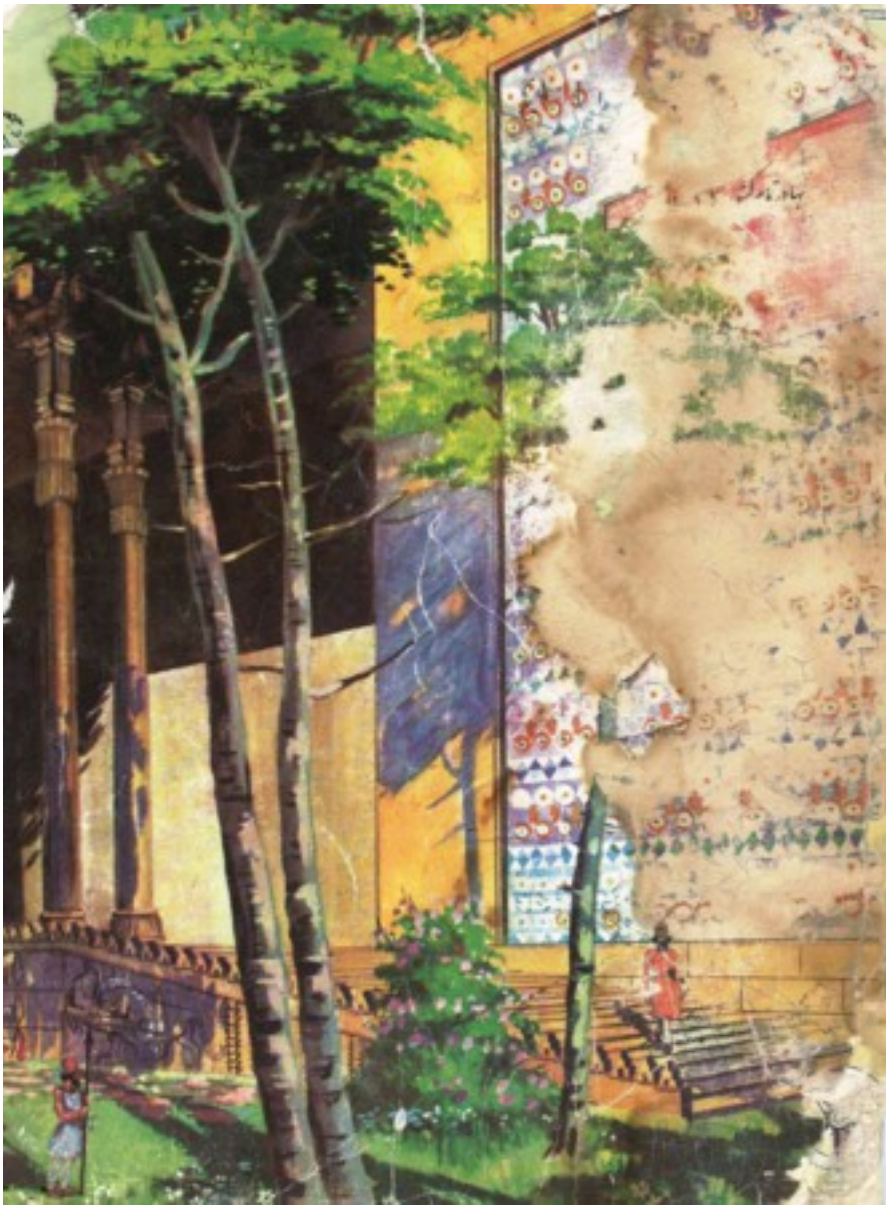
دریای سیاه
دریای خزر
آذربایجان
کپدوکیه
نصیبین
دیلم
همدان
گرگان
ماد
نهاوند
ری
انطاکیه
دریای روم
شامات
دمشق
تدمر
اورشلیم
تیسفون
استخر
پارس
خلیج پارس
حبشه
عربستان
شاهنشاهی ایران ساسانی
یک قرن پیش از هجرت